



ماه مرداد (اوت) خونین !

صفحه ۲۰

ارگان مرکزی حزب رنجبران ایران

دوره سوم

رنجبر

شهریور ۱۳۸۶ - شماره ۲۹

سال ۲۸



صفحه ۲۰

استراتژی سیاست خارجی رو به رشد و مترقی دولت ملی



صفحه ۲۰

تبار شناسی و کالبد شکافی جناح نومحافظه کاران حاکم در رژیم بوش



صفحه ۱۸

عملکردهای امپریالیسم و صهیونیسم در خاورمیانه

هرگز فراموشتان نخواهیم کرد !

سال ۱۳۶۷ فرا رسید. مردم ایران به ادامه دهندهگان جنگ ارتجاعی با عراق، جواب رد دادند. رژیم درمانده که با شعارهای عوامفریبانه‌ی "فتح قدس از طریق کربلا" کاری از پیش نبرده بود و درجست و جوی گوشتهای دم توپ در خیابانها به شکار جوانان می‌پرداخت، بالاخره از نفس افتاد. دژخیم جماران جام زهر به سرکشید و در شرایطی که ناتوانی اش برای همه آشکار شده بود، راه حل حفظ قدرتش را در تشدید سرکوب مخالفان خود یافت و در تابستان همان سال بیش از ۳۰۰۰ زندانی سیاسی را که در بی‌دادگاههای رژیم محکوم به زندان شده و یا حتا دوران

بقیه در صفحه چهارم

تشدید تضادها و روند تعیین تکلیفها !

شدیدا باهم در رقابت می باشند. این وضع مشابه وضعیتی است که هم اکنون در ترکیه نیز جریان دارد. با این تفاوت که در ترکیه بورژوازی لیبرال - کمپرادور در انتخابات اخیر پارلمان موقعیت خود را تثبیت کرد، در حالی که در ایران قدرت دولتی در دست بورژوازی بوروکراتیک است و بورژوازی لیبرال - کمپرادور خیز برداشته است تا در انتخابات آینده ریاست جمهوری، رقیب خود را به زیر بکشد. انعکاس این تضاد را می توان در برخوردهای گروهی آنان مشاهده کرد:

۱- جناح بورژوازی لیبرال-کمپرادور (محافظه کاران به رهبری رفسنجانی و "اصلاح

بقیه در صفحه دوم

برخلاف ادعای محمود احمدی نژاد و آمارهای تقلبی ارائه شده از جانب دولت وی در مورد بهبود اوضاع اقتصادی، سیاسی و اجتماعی از نظر داخلی و گسترش مناسبات خارجی، روند اوضاع تشدید تضادها در ایران و شدت یابی آنها در عرصه‌ی بین‌المللی را نشان می دهد. در چنین شرایطی، جبهه بندیهای طبقاتی و ملی مشخص‌تر شده و تزلزلهای طبقاتی نیز آشکارتر می‌گردند. در بررسی این وضعیت به چند نکته اشاره می کنیم :

الف - تشدید تضادهای درون حاکمان : دو جناح بورژوازی بوروکراتیک و بورژوازی لیبرال - کمپرادور، برای حفظ موقعیت خود و یا کسب موقعیت برتر،

قانون در خدمت حاکمان !

پیرامون اعتصاب لوکوموتیورانان در آلمان

پس از فروپاشی "جمهوری دموکراتیک آلمان"، وزیر کاران دوره‌ی آلمان فدرال "نوربرت بلوم" از حزب دمکرات مسیحی ، در حالی که تمام وجودش از شادی و شغف می لرزید، اعلام کرد: "مارکس مرد اما مسیح زنده است". امروز پس از ۱۷ سال، شادی و شغف آن زمان به هراس و خشم تبدیل گشته و شبخ مارکس و لنین سرمایه داری آلمان را به وحشت انداخته است.

بقیه در صفحه هشتم

انتقاد: سازنده یا مخرب ؟

ابزار فشار حکومتی برای حفظ قدرت دولتی و حاکمیت اسلامی است اسانلو به جرم مبارزات سندیکائی چندی پیش در دادگاههای فرمایشی به پنج سال حبس تعلیقی محکوم شده بود . اوبه دنبال مبارزات و اعتراضات عمومی در ایران و خارج از کشور وهم چنین

FREE OSANLOO



مزدوران جمهوری اسلامی، منصور اسانلو رئیس سندیکای کارگران اتوبوسرانی تهران و حومه را به صورتی وحشیانه و در زیر مشت و لگد، در خیابان دستگیر کردند و به زندان افکندند و تحت شکنجه قرار داده‌اند. دستگیری ، زندان، شکنجه و اعدام مخالفین جمهوری اسلامی و به خصوص

بقیه در صفحه چهارم

مبارزان ضد سرمایه داری ، اساسی ترین

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!

درون حاکمان می باشند.

ب - تشدید تضاد مردم با حاکمان :

در این مورد به چند نکته‌ی زیر توجه کنیم :

- ۱- به علت این که وضعیت اقتصادی کارگران و زحمت کشان روز به روز بدتر شده و شکاف بین فقر و ثروت عمیق‌تر و گسترده‌تر می گردد. حتا بنا به گفته‌ی خود کارشناسان رژیم، حداقل مزد برای یک خانواده کارگری باید بالاتر از ۴۰۰ هزار تومان در ماه باشد، اما حداقل مزد کارگران که توسط دولت و کارفرمایان تعیین شد ۱۸۳ هزار تومان در ماه است که تازه این مبلغ نیز بعضا سالهاست که پرداخت نشده و کارگران برای دریافت مرزدهای معوقه خود مرتبا دست به اعتصاب و تظاهرات زده‌اند. در برابر چنین وضعی کارگران مجبور به یافتن کارهای نیمه وقت شده، شمشیر فقر دائما بر بالای سرشان به حرکت درآمده و از نظر روحی ضربات سختی را تحمل می کنند که خودکشی کارگران از فقر و استیصال نمونه‌ی گویای این وضعیت ضدانسانی است.

- ۲- همچنین، امنیت شغلی کارگران به کلی از بین رفته است. سیاست استخدام موقت دست کارفرمایان را در وادار ساختن کارگران به بردگی مزدی بدون هیچ‌گونه حق اعتراض، بازگذاشته است. بیش از ۷۰٪ کارگران در استخدام موقت جای دارند. به علاوه خصوصی سازیها (که بهتر است خودسازیه‌ها گفته شود، چون که این اموال عمومی توسط خودیها به غارت برده می شود) دامنه‌ی بی کاری را افزایش داده و با تغییراتی که در قانون نیم بند موجود داده شد، قانون جنگل بیش از پیش در مراکز تولیدی و خدماتی مستقر شده و اعمال می‌گردد.

- ۳- به علاوه، تورم افسارگسیخته و بالابردن دل خواهانه‌ی مواد اولیه خوراکی و دیگر اجناس مورد لزوم مردم نظیر پوشاک، مسکن، رفت و آمد، دارو درمان و غیره امان از کف مردم فقیر جامعه ربوده است. گفته می شود که ۸۰٪ مردم جامعه زیر خط فقر (بخوان وضعیت بخور و نمیر) قرار دارند. ثروت دهکهای بالای جامعه ۳۰ تا ۷۰ برابر دهکهای پائین جامعه بوده و اختلاف ثروتها ۲۰۰ برابر شده است و متعاقب آن سرانه مصرف نیز رقم ۱۷ برابر را بین بالانیها و پائینیها، نشان می دهد.
- ۴- در عرصه‌ی اجتماعی هم، استثمار و ستم افسارگسیخته نه تنها به گسترش فقر بلکه به گسترش اعتیاد به مواد مخدر انجامیده

است. مناسبات انسانی در خانواده های فقیر به هم ریخته است که نمونه‌ی فرار کودکان و نوجوانان از خانواده و ازدیاد کودکان خیابانی که به دام توزیع کننده‌گان مواد مخدر افتاده، به فحشاء کشیده شده و یا باندهای جنایت‌کار با فروش اندامهای این بی گناهان (نظیر کلیه) آنان را ناقص و چه بسا می کشند و بالاخره فروش دختران و پسران برای تهیه‌ی لقمه‌ای نان و غیره جامعه‌ی ما را به حالتی انفجاری درآورده است.

- ۵- در عرصه‌ی آزادیهای سیاسی - حتا در چارچوب حقوق بشر- این آزادیها مفهوم خود را در ایران از دست داده، دستگیریهایی خودسرانه و اس اس وار، شکنجه و زندان، اعدام و سنگسار سکه‌ی رایج روز شده و افسارگسیخته‌گی در این امر تا بدان جا پیش رفته که حداد عادل رئیس مجلس به نقل از خامنه ای گفته است که: "ترس ایجاد امنیت می کند!" این روزها هر صدای آزادی خواهانه با انگ "عامل امپریالیسم و صهیونیسم" در سینه ها خفه شده و رژیم جمهوری اسلامی، استبداد مطلق دوران قبل از مشروطیت را به چالش طلبیده است. رژیم قصد تکرار کشتارهای اوایل به قدرت رسیدنش در نیمه‌ی اول دهه‌ی ۱۳۶۰ و تکرار وحشیانه‌تر آنها نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۱۳۶۰ را می‌خواهد برای سومین بار عملی سازد تا "ایجاد ترس کند!"

مجموعه‌ی این عوامل کارگران و زحمت کشان و دیگر ستم‌دیده‌گان جامعه را بیش از پیش در برابر رژیم به صف آرائی کشانده است.

پ - مواضع حاکمان و مخالفان :

فاکتور عامل خارجی یعنی تهاجم امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل در سلسله‌یابی بر منابع انرژی "خاورمیانه‌بزرگ" از طریق تهاجم و تجاوز نظامی به کشورهای منطقه تحت بهانه‌ی استقرار "دموکراسی" و "مبارزه علیه تروریسم"، از یک سو و تشدید مبارزات طبقاتی در ایران از سوی دیگر، موضع‌گیریهایی متفاوتی را به دنبال داشته است:

- ۱- در سطح حاکمان، همان طور که در بالا ذکر کردیم بورژوازی بوروکراتیک با تکیه به شعارهای عوام فریبانه و پوپولیستی و برانگیختن توهمات مذهبی و برتن کردن قیای "ملی گرانی" می‌خواهد با عمده نشان دادن خطر تهاجم خارجی، نیروهای سیاسی را به دنباله روی از خود کشانده

طلبان" به رهبری خاتمی) روش افشای بیش از پیش احمدی نژاد را در پیش گرفته و عدم کفایت او را در حل معضلات کشور و مسائل مربوط به ایران در سطح جهانی و حتا نداشتن تعادل روانی، پیوسته گوشزد می کند، که توضیح خواستن از احمدی نژاد در رابطه با سیاستها و عملکردهای دولت اش از جانب جناح اقلیت مجلس، نمونه‌ای از آن است.

- ۲- در اجلاس اخیر وزیر امور اقتصادی و دارائی - داوود دانش جعفری - با نماینده‌گان بخش خصوصی در اتاق بازرگانی تهران پیرامون روند خصوصی سازیها طبق اصل ۴۴ قانون اساسی، وی از عدم توانایی لازم بخش خصوصی در پر کردن جای دولت و عدم اعتماد مردم به بخش خصوصی صحبت کرد. متقابلا نماینده‌گان اتاق بازرگانی تهران و تعدادی از بازرگانان، تمرکز گرایی و اقتصاد بخشنامه‌ای دولت را بهیادانتقاد گرفتند و دولت را متهم کردند که: جامعه را از انحصار بخش خصوصی می‌ترساند؛ دولت سیاست اقتصادی اثباتی ندارد؛ بخش خصوصی اطمینان به سرمایه‌گذاری ندارد و امنیت اقتصادی برای آن فراهم نشده است.
- ۳- تصویب طرحی در مجلس در تیرماه اخیر دایر بر این که قوه قضائیه ملزم می شد تا دارائی مقامات ارشد جمهوری اسلامی، قوای سه‌گانه، نیروهای مسلح، برخی از سازمانها و نهادهای دولتی و عمومی و همچنین همسران و فرزندان آنان را قبل و بعد از ورود به خدمت در سمت‌هایشان، مورد رسیدگی قرار دهد. شورای نگهبان این مصوبه را رد کرد.

- ۴- فساد و رشوه خواری، دزدی اموال عمومی چنان ابعاد گسترده ای یافته است که هرگز در ایران سابقه نداشته و سردمداران رژیم بر سر دزدیهای صدها میلیارد تومانی - نظیر آنچه که در حساب رسی اداره‌ی تلویزیون مشخص شد - سرپوش گذاشته و رقابت بر سرگماردن این دزدان در این یا آن سمت وزارت و استانداری و غیره سخت جریان دارد.

- ۵ - وجود شبکه های مختلف اطلاعاتی موازی مربوط به سپاه، بیت رهبری، دستگاه قضائی و وزارت اطلاعات و غیره؛ یارگیری در سطح رهبری سپاه، کش مکش در سطح انتخاب رئیس مجلس خبره‌گان و غیره همه و همه گویای شدت یابی تضاد

برای آزادی فوری و بدون قید و شرط زندانیان سیاسی، مبارزه کنیم!

و در عین حال جنبش و مبارزات حق طلبانه‌ی داخلی را به حاشیه رانده و منزوی گردانده و کاملاً سرکوب نماید؛ اینان حتا "جنگ را موهبتی الهی" می دانند که می تواند در صورت بروز به تثبیت جمهوری اسلامی ایران بیانجامد و موقعیت بورژوازی ایران را در منطقه تقویت نماید! درحالی که جناح رقیب (بورژوازی لیبرال - کمپرادور)، ضمن توافق با جناح رقیب در سرکوب و به حاشیه راندن مبارزات مردم، اما سازش با امپریالیسم و کنار آمدن با آن راه، هم راه با گوشه‌ی چشمی نشان دادن به نیروهای سیاسی رفرمیستی و مبارزات دموکراتیک جاری، پیش می‌برد تا شرایط را برای قدرت گیری مجدد خویش هموار سازد. این جناح نیز موافق حمله‌ی نظامی آمریکا به ایران نبوده و با کم بها دادن به استراتژی امپریالیسم آمریکا، مذاکره و کوتاه آمدن در برابر خواسته‌های آن و پیدا کردن "راه حل دیپلماتیک" حل تضاد رژیم با امپریالیسم را در سر می‌پروراند.

هر دوی این جناحها ضدانقلابی بوده و باید آماج حملات مردم قرار گیرند، زیرا هیچ حقی از مردم را به رسمیت نشناخته و جز منطق سرکوب، منطق دیگری ندارند و تضادشان با امپریالیسم برای حفظ موقعیت خویش و حفظ جمهوری اسلامی ایران می باشد که چنانچه از جانب امپریالیستها این تضمین داده شود، دست آنها را در استفاده از کیک لذیذ ایران باز خواهد گذاشت. نمونه‌ی تلاش برای خصوصی سازیها نشان می دهد که جناح بورژوا لیبرال - کمپرادور حاضر به کشاندن سرمایه‌های امپریالیستی جهت غارت ثمره‌ی نیروی کار ارزان ایران، می باشد.

۲- توده‌های کارگر و زحمتکش، در برابر دودشمن اساسی داخلی و خارجی شان، از یک سو مخالف هرگونه دخالت خارجی در ایران بوده و طرف دار صلح و ضد جنگ می باشند و از سوی دیگر برای به دست آوردن حقوق پای‌مال شده‌شان اعم از اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مبارزه می کنند. تجربه‌ی جنگ عراق و ایران نشان داد که بار عمده‌ی تداوم جنگ بر دوش این توده‌ها افتاد که متحمل خسارات عمده‌ی جانی و مالی شدند و از بروز جنگ بی‌زارند.

۳- اپوزیسیون بورژوائی و خرده بورژوائی این اپوزیسیون در دو طیف اساسی: طرف دار تجاوز امپریالیسم آمریکا و مخالف چنین تجاوزی، خود را مشخص می سازند. در طیف موافقان تجاوز، احزاب و سازمانهای خرده‌بورژوائی و بورژوا- کمپرادور و از جمله برخی از تشکلهای ناسیونالیست وابسته به ملل تحت ستم ایران

قرار دارند که با نمونه قرار دادن کردستان عراق، خواستار مداخله‌ی امپریالیسم آمریکا هستند. درحالی که در طیف مخالفان تجاوز احزاب سکولار ملی و احزاب سکولار ملی - مذهبی قرار دارند که دیدگاههای برخی از آنها تا حدودی به طیف بورژوازی لیبرال - کمپرادور حاکم نزدیک می باشد.

۴- در طیف نیروها و افراد چپ:

بخش عمده‌ی این نیروها مخالف هرگونه مداخله‌ی خارجی اعم از تجاوز و تحریم هستند. اما در بررسی دقیقتر سه جریان فکری مجزا را می توان از هم تشخیص داد: - جریانی که سیاست "نه به آمریکا، نه به جمهوری اسلامی" را اتخاذ کرده و در این نه گفتنها حتا کفه‌ی مبارزه را علیه جمهوری اسلامی سنگین تر نموده و در سطح افشاگری باقی مانده است. این جریان، بخش قابل ملاحظه‌ای از نیروهای چپ را در بر می‌گیرد. اینان آشکارا یا پنهانی عامل اصلی آشوب در خاورمیانه را جریانات اسلامی می دانند و نه خیز آمریکا برای تصاحب منابع انرژی خاورمیانه!! اینان در مقابل نیروهای چپ و یا طرف دار صلح کشورهای امپریالیستی که علیه مداخله‌ی امپریالیسم در امور کشورهای پیرامونی و از جمله خاورمیانه و ایران هستند، دست به تبلیغات وسیعی علیه رژیم جمهوری اسلامی می زنند تا ثابت کنند که آن نیروها هم زمان باید علیه رژیم جمهوری اسلامی ایران نیز موضع بگیرند، با این بهانه که گویا آنها نسبت به ماهیت رژیم جمهوری اسلامی دچار توهمی باشند.

این امر تا حدودی در تمرکز نیرو جهت پیش برد مبارزه علیه جنگ افروزی و تجاوز امپریالیسم آمریکا خلل به وجود می آورد. تروتسکیستها و شبه تروتسکیستها و برخی از رویونیستهای پُست مدرن ایرانی، اساساً به این طیف متعلق هستند.

- جریان دیگری معتقد است که چون امپریالیسم آمریکا شدیداً در خاورمیانه دست به تجاوز زده و به دشمن عمده‌ی خلقهای منطقه تبدیل شده است، لذا در شرایط فعلی نیروهای چپ می‌بایست مرکز ثقل حمله‌ی خود را بر روی افشای مداخلات امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل متمرکز کنند و نه رژیم جمهوری اسلامی. پافشاری آنان روی این موضع اساساً ناشی از آن است که معتقدند بدون رسیدن و یا حفظ استقلال کشور، نمی‌توان به آزادی دست یافت. اینان مرتکب همان اشتباهی می‌شوند که در اوایل پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷، عده‌ای از نیروهای چپ را به طرف داری از رژیم کشاند و تحت عنوان خطر دوا بر قدرت در از بین بردن استقلال کشور، به مبارزه برای

آزادیهای دموکراتیک کم بها داده شد. تاریخ نشان داد که امر استقلال ایران از امپریالیسم، بدون تامین آزادی برای توده‌های وسیع مردم و نیروهای آزادی خواه، که پایه و اساس هر تغییری در کشور و از جمله دفاع از استقلال آن هستند، یا ناممکن بوده و یا جز در سایه‌ی تحمیل دیکتاتوری و خفقان فاشیستی ممکن نیست و چنین استقلال‌ی پایدار نیز نمی تواند بماند.

- جریان سوم شامل نیروهای چپی است که ضمن قبول این که هم اکنون امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل به دشمنان عمده‌ی خلقهای منطقه تبدیل شده‌اند، اما در رابطه با ایران به علت این که هنوز تجاوز آشکاری صورت نگرفته، لذا از دو دشمن اساسی مردم ایران - رژیم جمهوری اسلامی و امپریالیسم آمریکا - این رژیم جمهوری اسلامی ایران است که اکنون دشمن عمده بوده و در صورتی که امپریالیسم آمریکا دست به حمله بزند، تضادها جابه‌جا شده و باید در آن صورت با تمام قوا و تمرکز نیرو علیه تجاوز آمریکا به مثابه دشمن عمده، مبارزه نمود. باید توجه داشت که عمده شدن یک دشمن و فرعی شدن دشمن یا دشمنان دیگر به معنای آن نیست که آنها ضرورتاً به دوست مردم تبدیل می شوند. تنها در صورتی که آنان دست از سرکوب مردم برداشته حقوق دموکراتیک آنان را رعایت کرده و در پیش برد مبارزات مردم علیه تجاوز سنگ اندازی نکنند، آنان موقتاً آماج مبارزه قرار نگرفته و در صورتی که حاضر به رعایت حقوق کارگران و زحمت کشان و آزادیهای دموکراتیک باشند، می توانند با نیروهای مردمی و مشخصاً کمونیستها قرارداد عدم تجاوز به یکدیگر را امضا نموده و جنگ علیه امپریالیسم را هر کدام مستقلاً پیش ببرند. طبعاً وقتی که تضادها به مرحله‌ی آشکار و جنگ می‌رسد، داشتن نیرو و سازماندهی مناسب شرط پیش‌برد جنگ بوده و باید از قبل تدارک چنین آماده‌گی را دید.

با چنین سیاستی، اینان در جریان شرکت در مبارزات ضد جنگ و صلح خواهانه‌ی نیروها و افراد مترقی و صلح دوست جهان، تمرکز را در مبارزه برای جلوگیری از جنگ می‌گذارند (به‌ویژه در خارج از کشور) و نه بر روی افشای جمهوری اسلامی که از نظر مبارزان صلح کشورهای دیگر، قربانی جنگ افروزی امپریالیستی است. این گونه تمرکز نیرو در مبارزه علیه جنگ افروزی امپریالیسم متجاوز، وحدت اردوی مقابله با جنگ را فشرده‌تر می سازد. در فرصتهای مناسب دیگر بدون شک باید افشاگری علیه رژیم

رهائی از نظام ظلم و ستم سرمایه‌داری! مبارزه برای آزادی بدون قید و شرط زندانیان سیاسی را مشترکا سازمان دهیم!
مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی!
زنده باد سوسیالیسم تنها راه رهائی مردم ایران و جهان!

حزب رنجبران ایران - ۲۸ مرداد ۱۳۸۶



انتقاد: سازنده... بقیه از صفحه اول

مجامع جهانی کارگری از زندان آزاد می‌گردد و بنا بر دعوت سندیکای بین المللی ترابری به منظور شرکت درکنگره این تشکل، عازم لندن می‌شود. خروج اسانلو از کشور درحالی‌که محکومیت دادگاهی دارد و شرکت او درکنگره مذکور، بحث‌هایی چند را برانگیخت. عده ای اصالت مبارزاتی او را به زیر سؤال کشیدند و کسانی داد از وجود امکانات دموکراسی در پرتو موجودیت جمهوری اسلامی سر دادند؛ از داستان جناح‌های خوب و بد، اصلاح طلب و عقب‌گرا و... سخن به میان آوردند و باز همان افسانه‌های قدیمی امکان استحاله حکومتی و هم‌گامی و هم‌دردی با جناح‌های مغلوب و دربرخی موارد مغضوب تحت لفافه‌ی استفاده از تضادهای درون حکومتی، تکرار شد.

یک جانبه‌گری در بررسی هر پدیده‌ای، شیوه مناسب برای ارزیابی از رویدادها نمی‌باشد. اتخاذ چنین شیوه‌ای، الزاما نتیجه‌گیری اشتباه آمیزی را نیز به دنبال خواهد داشت. در بررسی از رویداد فوق، یک جانبه‌گری به صورت دو نتیجه‌گیری اشتباه آمیز ذکر شده در فوق، تظاهر پیدا می‌کند:

یکی درحالی‌که به درستی بردم‌نشی جمهوری اسلامی و حاکمیت استبدادی اش انگشت می‌گذارد، اما با حرکت از بررسی این خصلت ذاتی حکومت‌های مذهب‌ی و دیکتاتوری، می‌خواهد نتیجه بگیرد که پس این یا آن آزادی از زندان‌های اسلامی و خروج سریع قانونی از کشور، موردی معما برانگیز می‌باشد و چون دیکتاتور با ضرب و شتم و کشتار می‌خواهد قدرت خود را حفظ کند، لذا بایستی در اصالت مبارزاتی این یا آن فرد شک کرد. این بینش شرایط زمانی مبارزاتی، پیش‌روی و عقب‌نشینی مبارزه‌ای خاص، افکار عمومی داخلی، نارضاایتی عمومی، فشار تبلیغاتی خارجی، تضادهای جناح‌های حکومتی، فریب کاری و ترفند‌های ارتجاعی و... رانمی بیند

هرگز فراموشتان... بقیه از صفحه اول

زندانی بودن خود را تمام کرده ولی حاضر به تسلیم در برابر دژخیمان نشده بودند، اس. وار از دم تیغ گذراند و سالوسانه به جهانیان اعلام کرد که در ایران زندانی سیاسی وجود ندارد!

دیری نپائید که مردم از این جنایت هولناک رژیم پرده برداشتند و مزارجمعی جانباخته‌گان سیاسی درگورستان آرامنه به میعادگاه رزمندگان راه آزادی و رهائی مردم از جور و ستم و استثمار رژیم حامی سرمایه‌دارن و به سمبل مقاومت مردم در برابر استبداد مذهبیان حاکم، تبدیل گشت.

به جز آیت الله منتظری، هیچ‌یک از سران رژیم تا به امروز به این عمل جنایت‌کارانه‌ی فاشیستی نه تنها اعتراضی نکرده، بلکه در نهایت گستاخی، از فاش سازی آن نیز امتناع ورزیده‌اند.

سردمداران رژیم کار را تا بدان جا رسانده‌اند که مستاصل از جواب گوئی به خواسته‌های به حق اکثریت عظیم مردم ایران، تیر خلاص

زنهارا به مقام ریاست جمهوری رسانده‌اند و پست وزارت و قضاوت را به صادرکننده‌گان حکم اعدام زندانیان بی‌گناه سال ۶۷ داده‌اند تا جنایات اوایل سال ۶۰ و سال ۶۷ را تکرار کنند تا مبادا زنجیر زنگ زده‌ی اسارت رژیم توسط مردم از هم گسسته شده و نظام سرمایه داری متکی بر ایده‌ئولوژی مذهب‌ی به گورستان تاریخ سپرده شود.

در نوزدهمین سالگرد بزرگداشت یاد زندانیان جان‌باخته، بار دیگر سوگند بخوریم که تا پایان دادن به نظام‌های طبقاتی متکی بر استثمار و ستم، یک دم از پای ننشینیم. بیائید تا نفرت و کین خود را از جلادان حاکم به نیرو تبدیل کنیم و بر کاخ ظلم، درهیتی میلیونی نظیر انقلابات بزرگ تاریخی، بتازیم. زیرا مقاومت، بدون مبارزه‌ی سرنگون سازنده، کار ساز و تغییر آفرین، نیست.

تا زمانی که در جهان طبقات استثمارگر حاکم با قوای قهریه به سرکوب مردم استثمار شده و ستم‌دیده بپردازند، جواب مشت آنها را با مشت باید داد. برخلاف ادعائی که برخی پیوسته سر می‌دهند که گویا در انقلاب بهمین ۱۳۵۷ "گل بر شمشیر پیروز شد"، رژیم شاه پس از مقاومت و مبارزه‌ای ۲۵ ساله در میدان نبرد رو در رو، به زانو درآمد و سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی نیز جز با توسل به قوه‌ی قهرمکن نیست.

پس باید متحدشویم و مشترکا بر کاخ ظلم و ستم بتازیم. چنین درس تاریخ. بامظلومانه قربانی شدن ارتجاع از پای در نخواهد آمد. درود پرشور ما بر جانباخته‌گان راه آزادی و

درپیش گرفته شوند تا ضربه به دشمن را با تمرکز نیرو در یک جهت و نه درپراکنده نمودن ضربه و در چندجهت، آن هم در یک زمان، پیش ببرند. چنین است تاکتیک درست انقلابی در مبارزه علیه دشمنان و اجتناب از راست روی و چپ روی در این مبارزات.

نه گفتن به جنگ تجاوزکارانه امپریالیستی، به معنای آری گفتن به رژیم مورد تجاوز قرار گرفته نیست. کما این که ما هم اکنون جنگ تجاوزکارانه‌ی آمریکا و کشورهای عضو ناتو به افغانستان را نقد می‌کنیم و خواستار خروج این نیروهای استعماری از افغانستان هستیم، بدون این که درکنار نیروهای ارتجاعی طالبان، که در مقابل تجاوز ایستاده‌اند، قرار بگیریم. اما اگر تمرکز نیرو را در افشا و حتا نابودکردن طالبان به‌کار بندیم، این زمینه ساز و کمک به استقرار سلطه‌ی امپریالیسم خواهد کرد. چنین است سیمای کنونی صف آرائیهای طبقاتی در ایران.

* * * * *

با حادث شدن اوضاع و تشدید باز هم بیشتر تضادها، امکان جابه‌جا شدن نیروهای فوق الذکر را نباید از نظر دور داشت. حزب رنجبران ایران خود را متعلق به جریان سوم از طیف چهارم (نیروهای چپ) دانسته و بدون کوچکترین توهمی نسبت به ماهیت ارتجاعی، سرکوبگر و استثمارگر رژیم و یا امپریالیسم، از تمامی نیروهای چپ دعوت می‌کند تا در شرایط حساس کنونی در مبارزه علیه دو دشمن اساسی خلق‌های ایران به سیاست و تاکتیک واحدی دست یابند، متحد شوند و آماده‌گی لازم را برای مقابله با جنگ افروزان خارجی و ارتجاع داخلی به وجود بیاورند، تا ابتکار عمل را در بسیج و سازماندهی توده‌های وسیع مردم در صورت بروز جنگ از دست ندهند.



<http://www.ayenehrooz.de>

آینه روز



و چون از بررسی همه جانبه‌ی پدیده، آگاهانه یا ناآگاهانه سرباز می‌زند، لذا به نتیجه‌گیریهای اشتباه آمیز و ناکامل می‌رسد.

دیگری بررسی و برداشت اشتباه آمیز، از عدم اعتقاد به انقلاب و ضرورت براندازی استثمار، از عدم شناخت دقیق ماهیت ارتجاع حاکم و جناحهای آن و در نتیجه از امید به تغییرات از بالا و به عبارت دیگر استحالتهای حکومتی ناشی می‌شود. چنین دیدگاهی چون قصد ستیز با سیستم اقتصادی حاکم و استثمار سرمایه داری ندارد - حال چه خود بدان اذعان کند و یا در زیرالفاظی دروغین تلاش در پوشانیدن چهره واقعی خود نماید - بدنبال روزنه‌هایی "روشنایی بخش" در میان حاکمان سیاسی می‌گردد و از این رو است که روزی از این یا آن اقدام "مثبت" دولت رفسنجانی سخن می‌گوید، دگر روز از خاتمی به دفاع برمی‌خیزد و از پیروزی "انقلاب دوم" او، سرمستانه پایکوبی می‌کند و روزی دیگر هورا کشان ودوان دوان در پی حجاریان و گنجی و امثالهم سینه چاک می‌دهد. چنین دیدگاهی در بررسی از شرکت اسانلو درکنگره‌ی جهانی ترابری، در پی یافتن جنبه‌های ازدموکراسی در حاکمیت جمهوری اسلامی است.

در این‌که آزادی اسانلو از زندان در چندماه پیش، به‌دنبال فشار مبارزاتی داخل و خارج از کشور و اعتراضات مجامع کارگری بود که در نتیجه‌ی آن رژیم جمهوری اسلامی مجبور به عقب نشینی گردید، شکی نیست.

در این‌که اسانلو به دفاع از حقوق سندیکائی کارگران اتوبوسرانی تهران و حومه برخاسته است، شکی نیست.

در این‌که اسانلو همه نوع فشار و تهدید حکومتی را برای رسیدن به هدف سندیکائی کارگران اتوبوسرانی تهران به جان خریده و ایستادگی کرده است، شکی نیست.

در این‌که اسانلومی خواست با شرکت در مجامع عمومی کارگری جهانی، گامی دیگر در به رسمیت شناساندن سندیکای اتوبوسرانی تهران و حومه برداشته باشد، شکی نیست.

لیکن آیا اسانلو، پیش از شرکت در مجامع بین المللی و مصاحبه‌ها، چهارچوب گفتاری خود را بر پایه‌ی مشورتی در سندیکا روشن ساخته و یا خود شخصا تصمیم گرفته بود و یا این‌که کسانی دیگر محدوده‌ی گفتاری او را مشخص کرده بودند و او خود رامقید به رعایت آن می‌دید؟ شک موجود است.

آیا اسانلو پیش از شرکت در مجامع جهانی

کارگری و مصاحبه‌ها برای خود و دیگران روشن ساخته بود که با چه منظور و هدفی به خارج از کشور می‌رود و مختصر این‌که می‌خواهد تنها از حقانیت موجودیت سندیکا دفاع کند یا این‌که بیان درد و رنج کارگران و دیگر اقشار زحمتکش ایران را نیز در دستور کار داشت؟

آیا اسانلو اندیشیده بود که مضامین گفتار او در مجامع جهانی کارگری و مصاحبه‌ها، هرگاه عاری از افشاگری قاطع باشد، می‌تواند مورد سوء استفاده برخی محافل ارتجاعی قرار گیرد؟

آیا اسانلو آگاه بوده است که به‌عنوان چه مقامی در مجامع جهانی کارگری و مصاحبه‌ها شرکت می‌کند؟ یعنی این‌که آیا او به‌عنوان رئیس و نماینده سندیکای کارگری اتوبوسرانی تهران و حومه سخن می‌گوید و در نتیجه بایستی مواضع آن تشکل را بیان کند و مشکلات آن تشکل و اعضای شاغل و اخراجی آنرا طرح کند و یا این‌که به‌عنوان شخص اسانلو و بدون هیچ نمایندگی است و لذا می‌تواند نظریات شخصی اش را ابراز دارد؟

آیا اسانلو پیش از خروج از کشور و شرکت در مجامع جهانی کارگری و مصاحبه‌ها درباره این یا آن دام گسترده و ترفندهای جناحهای حکومتی فکر کرده است یا نه؟ ... می‌توان به بحث نشست.

هر مبارز باتجربه و یابحتی کم تجربه ای می‌تواند تشخیص دهد، رژیم جمهوری اسلامی و یا جناحهای

از آن که در دیکتاتوری و وحشی‌گری کم نمونه اند، زمانی که به یک مبارز سندیکائی با محکومیت دادگاهی، اجازه خروج از کشور می‌دهند و آنهم به‌منظور شرکت در مجامع بین المللی و مصاحبه‌های مطبوعاتی، می‌بایستی هدفی را دنبال کرده باشند. در این جاست که بایستی یک مبارز ضدحکومتی به بررسی دقیق بپردازد و جنبه‌های گوناگون را در نظر بگیرد.

گیریم دست اندرکاران حکومتی می‌خواسته‌اند از طریق این اجازه خروج به شخصی سرشناس در ایران و در محافل سندیکائی جهانی که چندی پیش تریه دست همان حکومت به پنج سال حبس محکوم شده است و با آگاهی از شرکت او در مجامع بین المللی و مصاحبه‌ها، ادعای دموکراسی و آزادی در ایران را سردهند.

گیریم جناح یا جناحهای از حکومت اسلامی دام گسترده باشند و با تصور این‌که از وجود امکان سفر به خارج و غیره استفاده خواهد شد، کوشیده باشند چهره‌ی مبارزاتی یک رهبر سندیکائی را خدشه دار سازند. به‌خصوص بایستی توجه داشت در زمانی که گردانندگان جمهوری اسلامی به وحشیانه‌ترین اقدامات فشار و اختناق

دست می‌یازند و دیگر مبارزان و معترضین کارگری را در تحت سخت ترین شرایط به زندان افکنده‌اند و از جمله به محمود صالحی با وجود بیماری شدید نه تنها اجازه خروج از زندان بلکه حتی اجازه‌ی درمان پزشکی را نمی‌دهند؛

آیامناسب و درست خواهد بود بدون توجه به ترفندهای جناحهای حکومتی از آن به اصطلاح امکان استفاده کرد؟ پس با دوحالت برخورد داریم: یکی این‌که عدم خروج از کشور و عدم شرکت در آن مجامع و مصاحبه‌ها. دوم این‌که یا شرکت در آن مجامع و مصاحبه‌ها همراه با افشاگری قاطع از حکومت جمهوری اسلامی، و این ضربه ای می‌بود بر ارتجاع حاکم در ایران و استفاده منطقی از امکان اجتماعی بوجود آمده.

یک مبارز سیاسی، حتی یک مبارز سندیکائی که بر ضد قوانین ضد کارگری جمهوری اسلامی در فعالیت است، مجاز نیست امکان سوء استفاده‌ی تبلیغاتی را به گردانندگان ریزودرشت و این یا آن جناح حکومتی بدهد. آن استدلالی که مدعی است با استفاده از هر امکانی بایستی در مجامع بین المللی به‌منظور جلب حمایت شرکت کرد، هم ناکامل است و هم در این مورد پوچ و بیبوده. ناکامل از آن جهت که استفاده از هر امکان مشروط بدان است که هیچ‌گونه امکان سوء استفاده‌ی تبلیغاتی برای دموکراسی غائی رژیم جمهوری اسلامی در مجموع خود و این یا آن جناح حکومتی نگذاریم، به هیچ وجه به خدشه دار شدن چهره‌ی مبارزاتی - حتی اندک و ناچیز باشد - نیانجامد و افزایش ارتجاع داخلی و خارجی (چه متحد و چه مخالف جمهوری اسلامی) کوتاهی نشود. و در این مورد پوچ و بیبوده است زیرا نه تنها افزایش ارتجاع داخلی و خارجی در دستور کار قرار نگرفت، بلکه به نحوی سربسته بر قوانین ارتجاعی و ضد انسانی جمهوری اسلامی صحنه گذاشته شد و رنگ و روغن کاری این یا آن جناح و چهره حکومتی را در پی داشت.

اسانلو در مجامع کارگری جهانی و مصاحبه‌ها نه تنها اقدامی در جهت افشاگری از حکومت جمهوری اسلامی نکرد، بلکه حتی در برخی از گفتارها ابهاماتی را برانگیخت که اگر آگاهانه بیان شده باشند، می‌توانند شک آور و شبهه‌انگیز باشند. از رئیس و نماینده‌ی یک سندیکای کارگری در کمترین حالت می‌بایست این انتظار را داشت که او از درد و رنج اعضای سندیکا و اخراج‌ها، زندان و شکنجه آنها سخن گوید. از اسانلو انتظاری نبود که به ضرورت سرنگونی

جمهوری اسلامی اشاره کند - حتی

گرفته است که این چنین سخن می‌گوید. مطلب قدری روشن تر میشود، زمانی که به مصاحبه‌ی ایشان با اسمعیل محمد وتی از سندیکای کارگران نقاش و تزئینات به تاریخ ۸ ژوئیه ۲۰۰۷ درباره‌ی چه‌گونگی سفر او به لندن، رجوع کنیم. اسانلو می‌گوید: "البته در نظام ما عناصر فهمیده و آگاهی هستند که طی این سال‌ها به مسائل سیاسی واقف تر شده‌اند. این افراد در بخش‌هایی از نظام اطلاعاتی - امنیتی کشور هم حضور دارند. شاید حضور این افراد باعث شد که این سفر موفقیت آمیز باشد و من بدون هیچ مشکلی بروم و بازگردم" (تکیه از من). از نظر دور نداریم که نظام اطلاعاتی - امنیتی یکی از مرتجع‌ترین، هارترین و عقب‌گراترین اهرم‌های حفظ قدرت جمهوری اسلامی است و زیر نظر مستقیم جناح حاکم حکومت عمل می‌کند. اسانلو می‌توانست اقلاً برای شخص خودش روشن سازد که آن "افراد" نظام اطلاعاتی - امنیتی "به چه منظور و با چه هدفی آن‌چنان" مشکل "گشا بوده‌اند. آیا ترفندی بوده است و چشم‌انتظاری داشته‌اند؟ در این‌که شاید و به احتمال قوی این عناصر نقش داشته‌اند و از این اقدام نیز به نبال سود جوئی‌های خود و عوام‌فریبی بوده‌اند، حرفی نیست. لیکن آن‌چه راکه نقش اساسی و اولیه در آزادی اسانلو از زندان و به‌وجود آوردن امکانات برای سفر او به لندن داشته است، بایستی به روشنی کامل بیان کرد و آن‌نه وجود چنان عناصر "آگاه" و "فهمیده" بلکه اعتراضات گسترده و طولانی دهها هزارتن از کارگران، دانشجویان، معلمان، زنان و... در ایران، اعتراضات ایرانیان خارج از کشور و تشکلات سیاسی و اجتماعی آنها و هم چنین فشارهای سازمانهای جهانی کارگری و حقوق بشر بوده است. نقش آن عناصر "آگاه" و "فهمیده" حکومتی در آن بوده که در دعواهای جناحی حکومت اسلامی به دنبال منافع آزمندانه خود، تسهیلاتی برای سفر او به‌وجود آوردند. و حال‌که عناصری دیگر از همان "نظام اطلاعاتی - امنیتی" به طرز وحشیانه و حتی برخلاف همان قوانین خود ساخته‌شان، به دستگیری و به بند کشیدن اسانلو اقدام کرده‌اند، این سؤال طرح می‌شود: کجا این عناصر "آگاه" و "فهمیده" که در "بخش‌هایی از نظام اطلاعاتی - امنیتی کشور حضور دارند" و چرا خفقان گرفته‌اند و اقدامی در آزادی بدون قید و شرط اسانلو نمی‌کنند؟

و مطلب دیگر این‌که آیا "این سفر موفقیت

مواضع سندیکائی بازگونماید. و اگر به این مزخرفات ایمان ندارد و پای بند نیست پس چرا بازگو کرده است؟

شاید طرح اولین آیا و سؤال در ابتدای این مقاله، پاسخگوی باشد و آن این‌که: "آیا" کسانی دیگر محدودی گفتاری او را مشخص کرده بودند و او خود را مقید به رعایت آن می‌دید. بدترین‌که، اسانلو در مصاحبه‌های خود از "وفاق ملی" و "وحدت ملی" سخن به میان آورد. "وفاق ملی" و "وحدت ملی" مورد نظر اسانلو یعنی چه و با چه کسانی؟ آیا با کسانی که در طی حکومت جمهوری اسلامی هزاران تن از فرزندان مبارز ایران را به جوخه‌های اعدام سپرده‌اند، هزاران رزمنده‌ی میهن دوست را سالیان سال به زندان افکنده‌اند، چند میلیون ایرانی را آواره و مجبور به مهاجرت از کشور کرده‌اند، میلیون‌ها خانواده را به فقر و گرسنگی کشانیده‌اند، تحت عنوان و مفهوم مسخره و ارتجاعی "فتح قدس" میلیارد‌ها سرمایه‌ی مالی کشور را بر باد داده‌اند و زیربنای اقتصادی ایران را ویران کرده‌اند؟



.... و... می‌توان به رسیدن و وحدت کرد؟ هرگز، حال خواه این جنایت کاران اسلامی هنوز بر قدرت حکومتی تکیه داشته باشند و یا جزء جناح‌های مغلوب حکومتی به حساب آیند و یا مغضوب و برکنار شده چون گنجی و امثالهم. با چنین جنایتکاران و دزدان سرمایه‌های ملی نه تنها هیچ‌گونه وحدت و وفاقی نمی‌توان داشت، بلکه تمامی آنها را می‌باید در دادگاه‌های علنی خلقی به محاکمه کشانید. آیا شایسته‌ی یک مبارز کارگری هست که در پی وحدت و وفاق با کسانی باشد که دستان‌شان به خون هزاران مبارز کارگر، دانشجو، روشن‌فکر، اقلیت‌های ملی و مذهبی و... آلوده است؟ گوئی منصور اسانلو در محظور اخلاقی قرار

اگر به این مهم اعتقاد داشته باشد که چندان روشن نیست - و از جنایات، دزدیها و باندبازی‌های حکومتی سخن بگوید، زیرا او قصد بازگشت به ایران را داشت و می‌بایست موارد و مسائلی را رعایت می‌کرد. لیکن او در مقام رئیس و نماینده‌ی یک سندیکای کارگری می‌بایست حداقل به افشای قوانین ارتجاعی و ضد کارگری جمهوری اسلامی می‌پرداخت و صدای اعتراضی‌ها و صداهزار کارگری‌کار شده، اخراجی، شکنجه دیده، زندانی شده و صدای خانواده‌های گرسنه و بی‌خانمان آنها را به گوش جهانیان می‌رساند. این حداقل انتظار کارگران ایران و مبارزان سیاسی و سندیکائی از او بود. چون اسانلو می‌بایستی به عنوان نماینده‌ی سندیکا سخن می‌گفت یعنی این‌که بلندگوی اعتراضی آنها می‌بود. اسانلو چنین نکرد و بدتر از این. او عمدتاً به طرح نظریات شخصی‌اش پرداخت و آگاهانه یا ناآگاهانه به سخنگوی جناح‌های مغلوب حکومتی تبدیل شد. او در مورد حقانیت موجودیت سندیکای کارگران اتوبوسرانی تهران و حومه که از جانب سردمداران جمهوری اسلامی به رسمیت شناخته نمی‌شود اظهار داشت: "سندیکای کارگران شرکت واحد بر اساس ماده ۲۶ قانون اساسی ایران یک اتحادیه مشروع و برحق است" ماده ۲۶ قانون اساسی که مورد استفاده اسانلو قرار گرفته است یکی از ارتجاعی‌ترین مواد قانون اساسی است. بر طبق این ماده "احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی، صنفی و... آزاداند، مشروط بر این‌که اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند". اساس جمهوری اسلامی و موازین اسلامی چیست؟ این دیگر بر همه روشن است و هم چنین برای آقای اسانلو. این اساس و موازین از جمله عبارتند از: ولایت فقیه، شورای نگهبان، مذهب رسمی، اجحاف بر زنان در تمام موارد اجتماعی و خانوادگی، مجازات‌های وحشیانه اسلامی چون شلاق و سنگسار، کشتار مشرکین (بر اساس نص صریح قرآن) و...

اگر آقای اسانلو شخصاً به چنین اساس و موازین ضد انسانی و عقب‌گرا ایمان دارد و یا به آن احترام می‌گذارد، موردی است مربوط به شخص او که می‌تواند در ماهیت مبارزاتی و ترقی خواهانه‌اش شک ایجاد کند. لیکن او مجاز نیست در مقام رئیس و نماینده‌ی سندیکا، نظرات شخصی خود را به عنوان

برای ایجاد تشکلهای مستقل کارگری مبارزه کنیم!

تشخیص دهد در کجا و در چه زمانی و به چه شیوه ای می توان از یک امکان استفاده کرد و در چه حالتی و مقطعی بایستی از آن استفاده بری جست، تاسلاهی به دست ارتجاع نداد. هر مبارز ضد ارتجاع به خصوص مبارز کارگری باید توجه داشته باشد، آن نظریه ای که مدعی است: دشمن دشمن، دوست و متحد اوست، عمومیت ندارد و تنها در مورد مشخص و با در نظر گرفتن عوامل و شرایطی چند می تواند مورد توجه قرار گیرد.

+++++

این یا آن انتقاد به اسانلو به معنای رد صلاحیت او به عنوان یک مبارز سندیکائی نیست. اشتباه در مبارزه می تواند برای هر انسانی چه سیاسی و چه سندیکائی، چه کمونیست و انقلابی و چه غیر کمونیست و صرفا دمکرات منش، پیش آید. هرگاه از بیان انتقادات سرباز زنیم، آگاهانه به صحنه گذاری بر اشتباهات اقدام نموده ایم. بایستی در همان حال که به جنبه های مثبت اشاره داریم، جنبه های منفی را که لطمه زننده خواهند بود بی پروا به باد انتقاد بگیریم تا بتوانیم سلاح مبارزاتی را براتر سازیم.

دستگیری مجدد اسانلو، نشانه ای دیگر از توحش و استبداد اسلامی حاکمان بر ایران است. مسلمانان دستگاههای انتظامی و قضائی می کوشند از یک سو با فشار بر او و تهدید و شکنجه، اراده ای مبارزاتی او را درهم شکنند و از دیگر سو با اقدام به پرونده سازیهای قلابی جدیدی، بر محکومیت زندان او بیافزایند. هدف اصلی رژیم در مورد مبارزات کارگران ایران، درهم شکنستن روحیه ای مقاومتی آن و مطیع سازی اسلامی جنبش کارگری است و برای رسیدن به این منظور از هیچ گونه فشار و وحشیگری ابا ندارد. دستگیری و زندانی کردن کارگران میهن مان و از جمله اسانلو از هر نظر و از جانب هر انسان آزادی خواهی محکوم است.

بکوشیم با تشدید مبارزات انقلابی و فشار بیشتر بر رژیم ضد انسانی جمهوری اسلامی، گردانندگان حکومتی را مجبور به آزاد کردن منصور اسانلو و دیگر مبارزان کارگری زندانی بکنیم.

ف. شهابی - اوت ۲۰۰۷

وجه نبایستی چنان شبهه ای را برجا گذارد که گویا در مبارزه علیه جمهوری اسلامی، می بایست یا می توان امید به فلان محفل ارتجاعی داخلی یا خارجی داشت، و نه تنها این، بلکه می بایست در مورد مشخص و مناسب از افشای جناح های مغلوب حکومتی و محافل ارتجاعی خارجی نیز کوتاهی نکرد. بر کسی پوشیده نیست که برخی و چه بسا بسیاری از دستگاههای مطبوعاتی و خبری یا دستی در دست این یا آن ارتجاع جهانی دارند و مستقیما از جانب آنها حمایت می شوند و یا این که، بنا بر منافع طبقاتی گردانندگان آنها، علارغم این یا آن انتقاد، مدافع سیستم استثماری و جانبدار این یا آن حزب و قشر سرمایه داری هستند. باز بر کسی پوشیده نیست که محافل دولتهای ارتجاعی سرمایه داری می کوشند در رقابتهای بین المللی و در بر خوردهای درون سرمایه داری جهانی، امکاناتی تبلیغاتی برای این یا آن مبارز یا مخالف دولتهای رقیب یا درگیر به وجود آورند و با این تصور که یکم: ضربتی تبلیغاتی بردشمن مشترک وارد ساخته باشند و دوم این که آن مبارز یا مخالف را بتوانند احیانا در روندی کوتاه یا طولانی مدت به زیر چنبره نفوذی خود در آورند. در این که چگونه می توان از آن امکانات لحظه ای، بدون آنکه در دام افتاده و یا اینکه با گذشت زمان شیفته ی مناسبات حاکم بر آن دستگاه های تبلیغاتی شد و پشت پا به تمام آرمانهای پیشین زد، صداقت نقشی تعیین کننده دارد. نمونه های این چنین اندک نبوده اند. یکی از مشخص ترین آنها "لخ والنسا"ی لهستانی است که مبارزات کارگران لهستان را بر ضد اجحافات سیستم سرمایه داری دولتی آن کشور سامان داد ولیکن چنان شیفته ی دشمن شد و در دام دستگاههای ارتجاع خارجی گرفتار آمد که باگزینش سرمایه داری خصوصی بر جای سرمایه داری دولتی و در راس حکومت ارتجاعی جدیدی، کمر به خیانت به منافع کارگران بست. در مبارزه ی طبقاتی و اجتماعی، نمونه هایی چون "لخ والنسا" مسلمانان بازم می تواند در این نقطه یا آن نقطه ی جهان پدید آید زیرا سرمایه داری می کوشد چهره های مبارزاتی سرشناس و به خصوص کارگری را با اتخاذ ترفندهای گوناگون به سوی خود جلب کند تا از این طریق نیز بتواند ناامیدی و شکست را در جنبش های ضد سرمایه داری ریشه بداند.

پس هشیاری مبارزاتی حکم می کند، در یک بررسی همه جانبه، به دسیسه های ارتجاعی - چه داخلی و چه خارجی، چه در قدرت و چه در رقابت با آن - و "امکانات" هدیه ای او برخورد شود، تایک مبارز بتواند

آمیز" بود یانه، درگرو درک از آن است که بدانیم از مفهوم موفقیت آمیز چه استنباطی داریم. حضور در یک مجمع جهانی حتی اگر برخلاف میل سردمداران جمهوری اسلامی باشد، به خودی خود و بدون در نظر گرفتن نقش افشاگرانه که می بایست ایفا کرد، دلیلی بر موفقیت نیست. به خصوص اگر چنانچه آورده شد همراه با صحنه گذاری بر قوانین ارتجاعی جمهوری اسلامی و دعوت به "وفاق" و "وحدت" با جناحیتکاران اسلامی باشد! گفته شد آزادی اسانلو از زندان و امکان سفر او به خارج در حله ای اول و عمدتا، به دنبال مبارزات و اعتراضات در داخل و خارج از کشور و فشارهای جهانی بود و این موفقیتی بود در برابر رژیم ضد انسانی جمهوری اسلامی. گفته شد، این سفر می توانست موفقیت آمیز باشد، هر آن گاه تنها افشای جنایات ضد کارگری حکومت اسلامی در ایران و بیان درد و رنج کارگران میهن مان در دستور کار نماینده قرار می گرفت و صدای اسانلو در مجمع جهانی و مصاحبه ها نقش بلند گوی رسای کارگران ایران را بر عهده می داشت و نه صحنه گذاری بر قوانین ارتجاعی حکومتی در کنار آن. متأسفانه چنین نشد. پس بجاست اگر سؤال شود: موفقیت در چه بود؟ گویا از موفقیت دو مفهوم کاملا متفاوت را در نظر داریم.

نکته ی دیگر نیز که نبایستی ناگفته بماند و آن این که: چه گونه گی برخورد به ارتجاع جهانی در مجمع بین المللی و به خصوص در مصاحبه های مطبوعاتی و خبری است. درایت و هوشیاری و صداقت مبارزاتی حکم می کند که در این گونه مصاحبه ها به هیچ

بجز نوشته هایی که با امضای تحریریه منتشر می گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران می باشد، دیگر نوشته های مندرج در نشریه رنجبر به امضا های فردی است و مسئولیت آنها با نویسندگانشان می باشد.

قانون در خدمت .. بقیه از صفحه آخر

نت"، برای خیانت به اعتصاب در پیش لوکوموتیو رانان و به کارگیری اعضای این اتحادیه به عنوان اعتصاب شکن، دیگر ترغیب "مه دورن" رئیس بد نام این شرکت بود که با مقاومت پایه های این سندیکا مواجه گردید و منجر به شکست دیگری برای مدیریت راه آهن شد. اما سیاست تفرقه بیانداز و حکومت کن تا حدودی موفق آمیز بود:

رئیس سندیکای ترانس نت "توربرت هانزن" در گفت و گویی با روزنامه‌ی دست راستی "نویه پرسه" ادعا کرد "ما روزانه تعداد زیادی نامه و ایمیل های تهدید آمیز و حتی با محتوای تهدید به مرگ از اعضای "سندیکای لوکوموتیو رانان" دریافت می کنیم. وی خواسته های لوکوموتیو رانان را بسیار اغراق آمیز و غیر واقعی خواند".

سیاست ضد کارگری دولت آلمان

دولت آلمان ظاهراً هر دو طرف را به توافق و سازش دعوت نموده، اما عملاً تمام تلاش خود را برای به ثمر نرسیدن اعتصاب و شکست آن به کار گرفته است. "رونالد پوفالا" دبیر کل حزب دمکرات مسیحی آلمان در مصاحبه خود با روزنامه‌ی دسته راستی "راینیشه پست" ادعا کرد که این اعتصاب "در وحله‌ی اول به توریست ها و توریسم در فصل تعطیلات صدمه می زند!!" ویا "ولفگانگ تیفن زه" وزیر راه و ترابری از حزب سوسیال دمکرات، ادعا کرد "طرفین باید به توافق برسند و به‌ویژه از خواسته های افراطی و اغراق آمیز خود دست بر دارند" که در این‌جا منظور از "خواسته های افراطی و اغراق آمیز" خواسته‌ی لوکوموتیورانان مبنی بر ۳۱ درصد افزایش مزد می باشد.

در برابر سیاستهای ضد کارگری دولت و راه آهن دولتی آلمان، در میان احزابی که در مجلس آلمان حضور دارند تنها حزب چپ آلمان از این اعتصاب حمایت خود را اعلام داشت. سندیکای سراسری آلمان نیز از این اعتصاب حمایت نموده است.

رسانه های گروهی آلمان، به‌ویژه رسانه های دست راستی و محافظه کار که اکثریت روزنامه ها و رسانه های این کشور را شامل می شوند، به زمینه سازی برای ایجاد نفرت در جامعه علیه اعتصاب کننده‌گان پرداخته‌اند: روزنامه‌ی بیلد با تیتر بزرگ اعتصاب کننده‌گان را متهم به خل بودن کرده و خواسته های آنان را مسخره ارزیابی می کند و از سندیکای لوکوموتیو رانان آلمان می خواهد " مردم را

می‌تواند روزانه میلیو نها یورو به سرمایه داری آلمان ضرر بزند. این در حالی است که دولت و اتحادیه‌ی سرمایه داران آلمان در نظر دارند این ضرر را با بالا بردن قیمت ها برای مصرف کننده‌گان جبران کنند و از این طریق اعتصاب کننده‌گان را در مقابل مردم عادی قرار داده و سعی در برانگیختن احساسات و اعتراضات مردم علیه اعتصاب کننده‌گان دارند.

سندیکای لوکوموتیو رانان آلمان در یک نظر خواهی آزاد از اعضای خود تصمیم به اعتصاب عمومی گرفت (بیشتر از ۹۵ درصد موافق اعتصاب بودند). این تصمیم در ادامه‌ی سیاست ضد کارگری "شرکت راه آهن دولتی" آلمان گرفته شد که با خواسته‌ی به حق لوکوموتیو رانان مبنی بر بالا بردن ۳۱ درصد حقوق آنان به مخالفت برخاست و این خواسته را غیر واقعی خواند. لازم به یاد آوری است که بنابر گزارش تلویزیون کانال یک دولتی آلمان، حقوق مدیران راه آهن دولتی آلمان در عرض ۲ سال گذشته ۶۲ درصد افزایش یافته است.

لوکوموتیو رانان آلمان نامناسب بودن شرایط کار و ساعات کاری‌شان و تورم فزاینده را علت اصلی خواسته‌ی خود ذکر می کنند. لازم به یاد آوری است که آلمان گران ترین کشور اروپای غربی در زمینه‌ی انرژی و مالیات های مربوط به محیط زیست می باشد و اخیراً موج گسترده‌ی گرانی، در زمینه‌ی تولیدات لبنیاتی و کشاورزی، این کشور را فرا گرفته است

بهای بسیاری از تولیدات لبنیاتی که از محصولات مصرفی روزانه و ضروری مردم محسوب می گردند، حتی تا پنجاه درصد افزایش یافته اند. گرانی نان و محصولات مشابه آن نیز در راه است.

تلاش های اعتصاب شکنانه‌ی دولت و سرمایه داری آلمان به‌شدت ادامه دارد. از جمله، دادگاه عالی آلمان در ایالت "نورد راین وست فالن" - پرجمعیت ترین و صنعتی ترین ایالت این کشور- رای به ممنوعیت اعتصاب در محدوده‌ی قطارهای بین شهری و قطارهای محلی داده است. این تصمیم دادگستری آلمان، در حالی صورت می گیرد که این ارگان ادعای "بی طرفی" قضائی می کند!! و در عین حال سندیکای لوکوموتیو رانان آلمان اعلام داشته که اعتصاب آنان در روز پنج شنبه آتی تنها شامل قطار های باربری گشته و هدف اصلی آنان در وحله‌ی اول مسافران نبوده، بلکه فشار بر صاحبان کارخانه ها می باشد.

تلاش شرکت راه آهن آلمان برای جلب همکاری سندیکای دیگر راه آهن آلمان "ترانس

سیاست های نئولیبرالی و نابودی و از بین بردن دست آورد هائی که کارگران و زحمتکشان این کشور در طول سال ها مبارزه‌ی سیاسی و صنفی خویش کسب کرده بودند، زمینه را برای گسترش اعتراضات اجتماعی و مبارزه طبقاتی فراهم می سازد. کارگران و زحمت کشان آلمان در برابر این تهاجم وسیع سالها صبر و تحمل نشان دادند. در چند سال گذشته، هر حرکت کوچک صنفی با سیلی محکم مطبوعات، رسانه های گروهی و دولت های سوسیال دمکرات و دمکرات مسیحی روبه‌رو شد. هر خواسته‌ی حداقل معیشتی، به بهانه‌ی صدمه زدن به "مبارزه با بیکاری" و یا "تهدید سرمایه گذاران به مهاجرت سرمایه ها" مواجه شد و کار را به آنجا رساندند که سندیکاهای کارگری جرئت ابراز نظر را هم نداشته و فعالان سندیکائی و انانی که برای حقوق اولیه‌ی کارگران تلاش می کردند، همه متهم به سودجویی و لابی گرایی شدند که منافع ملی را فدای منافع صنفی و معیشتی خود می کنند. در حالی‌که، در همین دوران، سرمایه داری صنعتی و تجاری آلمان بالاترین سود های خود را کسب می کرد و از فرط فربهی در حال ترکیدن بود.

گرایش عمومی کارگران و زحمتکشان این کشور برای کسب حقوق خود، در حال حاضر خود را به شکل اعتصابات و مخالفت ها نشان می دهد و اتحادیه های کارگران و کارکنان از وضعیت دفاعی آهسته خارج شده و سعی در سازمان‌دهی دوباره‌ی خود دارند. یکی از این اعتصاب ها که اخیراً در آلمان سرو صدا راه انداخت و نظر مردم و رسانه های گروهی را به خود جلب کرد، اعتصابات کارگران و کارکنان راه آهن دولتی آلمان و به‌ویژه اعتصاب "سندیکای لوکوموتیورانان" بود.

اهمیت این اعتصاب در وحله‌ی اول، هراس بزرگی بر دل صاحبان سرمایه و سرمایه داران آلمان از یک سو و دولت امپریالیستی آلمان به مثابه کارفرما از سوی دیگر انداخت و در وحله‌ی دوم، نقش رسانه های گروهی و سیستم قضائی آلمان در برابر این اعتصاب را برملا کرد و سر آخر بروز اختلافات مابین حداقل دو سندیکای کارگران و کارکنان راه آهن دولتی آلمان، حول این اعتصابات این حرکت اعتراضی را از سایر حرکت های اعتراضی اخیر مجزا و برجسته نمود.

مقدمه و خبر

اعتصاب سراسری لوکوموتیو رانان آلمان

احمق فرض نکنند و اهداف خود را روشن بیان کنند" (ما را احمق فرض نکنید از الیور زانتن - بیلد) لازم به تذکر است دارو دسته‌ی بیلد و "انتشارات اشپیرینگر" پر فروش ترین و پر بیننده ترین رسانه های چاپی و صوتی تصویری را در این کشور در اختیار داشته و با سوء استفاده از این وسایل تاثیر غیر قابل چشم پوشی بر ایجاد فضای ضد کارگری در این کشور دارند.

چرا اعتصاب؟

از حداقل ۹ سال پیش تاکنون، ایستائی آشکاری در افزایش مزد های کارگران و کارمندان در آلمان پدید آمده است. این توقف، حاصل سیاست های دست کم دو دولت اخیر حاکم بر آلمان که اولی دولتی مرکب از احزاب "سوسیال-دمکرات" و "حزب سبزهای" آلمان بود و دولت فعلی آلمان یعنی دولت مشترک "دمکرات مسیحی ها و سوسیال دمکرات" می باشد.

این سیاست، به بهانه‌ی مبارزه با بیکاری و ایجاد زمینه های افزایش امکانات شغلی، به اجرا در آمد اما کاملاً در جهت سرعت بخشیدن به رفورم های نئولیبرالی در پیکر جامعه حرکت می نمود. حاصل این سیاست، ایجاد یک دره‌ی عمیق در جامعه بود. در یک سواقلیت بسیار اندکی از مدیران و کادرهای نوکرسرمایه با درآمدهای نجومی ایستاده اند و در سوی دیگر اکثریتی بزرگ از کارگران و کارمندان جزء و متوسط که درآمدها در یک تناسب نابرابر با رشد قیمت ها در جامعه قرار داشته و از تامین حداقل نیازهای خانواده های خود عاجزند.

لوکوموتیو رانان و خدمه‌ی قطارهای راه آهن دولتی آلمان، یکی از هزاران دسته‌ی صنفی می باشند که نه تنها قربانی این سیاست شده‌اند، بلکه به دلیل برنامه های بلند پروازانه و غیر واقعی خصوصی سازی رهبری "راه آهن آلمان"، در پائین ترین مرتبه‌ی شغلی و شرایط کاری نگه داشته شده‌اند و تلاش های آنان در چند سال اخیر برای بهبود وضعیت شغلی و رسیدن به خواسته های معیشتی شان با شکست روبه‌رو گردیده است.

لازم به تذکر است که لوکوموتیورانان و خدمه‌ی قطار، تحت شرایط نامساعد کاری و ساعات غیر عادی و طولانی مجبور به کار می باشند و نه تنها در بسیاری از آخر هفته ها، بدون دریافت مزد اضافه کاری شان، مجبور به کار می باشند، بلکه در بعضی از روزها بیشتر از ۱۲ ساعت کار می کنند.

خواسته های کارگران و کارکنان

خواسته های لوکوموتیو رانان و کارگران خدماتی به شرح زیر است:

۱- بالا بردن ۳۱ درصدی پایه حقوقی لوکوموتیو رانان، خدمه فنی قطار و خدمه پذیرائی و بوفه. بر اساس این تغییر حقوق اولیه لوکوموتیورانان حداقل ۲۵۰۰ یورو، خدمه فنی قطار حداقل ۲۱۸۰ یورو و خدمه پذیرائی و بوفه حداقل ۱۸۲۰ یورو خواهد بود.

۲- کاهش ساعات کاری هفته‌گی از ۴۱ ساعت به ۴۰ ساعت.

۳- کاهش حداقل ساعت کاری شیفت های نوبتی از ۱۴ ساعت به ۱۲ ساعت.

۴- محاسبه‌ی حداقل ۶ ساعت کاری در هر نوبت به جای تا به حال ۵ ساعت.

۵- ۲۶ بار زمان استراحت ضمن کار در سال، در مجموع ۶۰ ساعت (تا کنون ۴۸ ساعت)

۶- ۲۳ روز بدون شیفت از مجموعه ی روزهای یکشنبه و تعطیلات رسمی در سال (تا کنون ۲۰ روز)

۷- ۱۳ آخر هفته ی بدون شیفت در سال، از جمعه ۱۰ بعد از ظهر تا دوشنبه ۶ صبح (تا کنون از شنبه ۲ بعد از ظهر تا دوشنبه ۶ صبح)

۸- کوتاه شدن مدت رانندگی بدون استراحت لوکوموتیو به میزان ۴،۵ ساعت (تا کنون ۵،۵ ساعت)

۹- تدوین وثبت کامل مرتبه و شیفت های کاری، با این قصد که آغاز و پایان شیفت در یک محل باشد.

بحث و مجادله بر سر خواسته های سندیکای لوکوموتیو رانان و کارگران خدماتی

پس از طرح خواسته ی ۳۱ درصد افزایش حقوق، بحث گسترده‌ای در رسانه‌های گروهی علیه سندیکای لوکوموتیو رانان صورت گرفت. سرچشمه‌ی این مباحثات سران راه آهن دولتی، دولت به مثابه کارفرما و در گام های بعدی کل اتحادیه‌ی سرمایه داران آلمان به عنوان نماینده‌ی سرمایه داری و "متضرر" اصلی، بودند.

مارگارت زوکاله یکی از روسای راه آهن دولتی، با تهدید لوکوموتیورانان به اخراج و بالا بردن قیمت های بلیط های قطار، گفت: "اگر لوکوموتیورانان به خواسته های خود جامعه عمل ببوشانند، اخراج های دسته جمعی و افزایش قیمت ها در دستور کار ما قرار خواهد گرفت".

"هارت موت مه دورن" رئیس راه آهن دولتی آلمان، در مصاحبه ای با پُربیننده ترین شبکه‌ی تلویزیونی آلمان، سندیکای لوکوموتیورانان را به: "یک دارودسته‌ی کوچک از سندیکا چپان که با ایجاد تصورات غیر واقعی برای اعضای خود، سعی در ایجاد اختلاف و تفرقه میان راه آهن و کارمندان شان هستند"، متهم کرد.

پس از جا انداختن چنین سطحی از "مباحثات"، رسانه های گروهی، از هرفرصتی برای ایجاد جو ضد اعتصاب کننده‌گان و سندیکای آنان، استفاده کردند.

حتی مطبوعات نزدیک به حزب سوسیال دمکرات آلمان در تخطئه و تهمت زنی به زحمت‌کشان، که فقط حق خود را می طلبیدند، دست کمی از رسانه های طرفدار دمکرات مسیحی نداشته و بر اساس سیاست وزیر راه و حمل و نقل که او نیز از اعضای حزب سوسیال دمکرات می باشد، اعتصابیون را به "زیاده خواهی" متهم ساختند. در عین حال اظهارات سران سندیکای سراسری آلمان بر علیه سندیکای لوکوموتیو رانان مبنی بر "تکروی، ایجاد اختلاف و به زیر سوال بردن توافقات سراسری" توسط این تشکل با وجود آنکه در اساس غلط نبود اما در زمان نامناسبی ابراز شد و آب به آسیاب کارفرمایان ریخت.

این اظهارات در حالی صورت می گیرد که پایه های این اتحادیه ها رسماً از اعتصاب و خواسته های سندیکای لوکوموتیو رانان دفاع می کنند.

اغراق آمیز خواندن خواسته های لوکوموتیو رانان

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد رسانه های گروهی و اتحادیه‌ی سرمایه داران آلمان به تبلیغات وسیعی بر علیه لوکوموتیورانان پرداختند. دارودسته‌ی "انتشارات اشپیرینگر" با یک گردان از رنگین نامه هایش به جان سندیکای لوکوموتیورانان افتاده و آنان را "دیوانه" خوانده و سندیکالیست ها را خودخواهانی خواند که بدنیاال چاپیدن آلمان هستند و فقط به امتیازات خود می اندیشند و منافع ملی و رشد اقتصادی کشور را به خطر می اندازند و در طول مدت بحث در مورد اعتصابات با زبانی بسیار ساده و عامه فهم به صورت پرسش و پاسخ سعی در قلب ماهیت و وارونه نشان دادن حقایق کردند.

چه‌کسانی حقایق را وارونه نشان می دهند؟ آیا این امری غیر طبیعی و بی سابقه است که یک سندیکای کارگری تقاضای افزایش مزد ۳۱ درصدی، بعد از سالها

منجمد شدن مرزها، بکنند؟

سعی دولت و مطبوعات آلمان برای "غیر واقعی" جلوه دادن خواسته های لوکوموتیو رانان، توطئه ای سخیفانه است. چرا که سندیکای لوکوموتیو رانان توانسته است حتی امتیازات بیشتری برای اعضای خود که در شرکت های خصوصی راه آهن شاغلند، به دست آورد. برای نمونه می توان از شرکت های "مترونوم" و "ریل ۴ شه رم" نام برد.

اگر به آهنگ رشد حقوق و مزایای مدیران و هیئت مدیره راه آهن آلمان بنگریم، مشاهده می کنیم که چه کسانی "دیوانه" اند و یا "خودخواهانی" اند که بدنبال چاپیدن آلمان هستند و فقط به امتیازات خود می اندیشند و منافع ملی و رشد اقتصادی کشور را به خطر می اندازند:

* تنها در سال ۲۰۰۶ راه آهن دولتی آلمان به هیئت مدیره خود ۱۶,۷ میلیون یورو حقوق پرداخته است.

* "مه دورن" رئیس "راه آهن": در سال پیش، ۳,۸ میلیون یورو حقوق گرفته است. (توجه داشته باشید ایشان کارمند دولت اند)

* حقوق مدیران راه آهن از سال ۱۹۹۹ تا سال ۲۰۰۶، ۴۵۰٪ افزایش نشان می دهد. هیئت رئیسه راه آهن قصد دارد راه آهن دولتی آلمان را که ارزش اش بالغ بر ۱۰۰ میلیارد یورو برآورد می شود، به مبلغ ۱۵ میلیارد یورو به فروش برساند و در اختیار بخش خصوصی قرار دهد!!! اگر با توجه به مبالغ بالا، ضرر ۷۵ میلیاردی که قرار است "راه آهن دولتی" در ازای خصوصی شدن نصیبش گردد، اضافه کنیم، می توان از عمق فریب کاری و غیر انسانی بودن ادعاهای مطبوعات "دمکرات" و قلم به مزد "کشور های آزاد" آموخت که چگونه با پنبه سر می برند.

تهمت اختلاف افکنی و ایجاد مانع در توافقات بین سندیکا های آلمان

تهمت بعدی همانگونه که در بالا نیز اشاره رفت ادعای سندیکای سراسری آلمان مبنی بر ایجاد اختلاف و به زیر سوال بردن توافقات سراسری است:

علت این استدلال پیشنهاد "راه آهن" به سندیکای لوکوموتیو رانان است، در برابر خواسته افزایش ۳۱ درصدی از سوی لوکوموتیورانان راه آهن حاضر شد تنها ۴,۵ درصد افزایش درآمد را بپذیرد همانگونه که

با دیگر سندیکای راه آهن "ترانس نت" به توافق رسیده بود. پس از رد پیشنهاد را اهن توسط سندیکای لوکوموتیورانان و تصمیم به ادامه مبارزات صنفی، اتحادیه های "ترانس نت" و "گ د ب ال" در راستای همکاری با رهبری راه آهن آلمان، اعلام کردند که اعضای خود را به عنوان "اعتصاب شکن" در اختیار سرمایه داری قرار می دهند. این نقشه پس از آنکه مشخص شد ۶۰ درصد لوکوموتیو رانان در این سندیکا ها عضویت ندارند، عملاً غیر قابل اجرا گردید.

لازم به تذکر است که در عین حال "ترانس نت" وفادارترین سندیکائی است که "مه دورن" رئیس سودجو و بدنمال راه آهن را در پیش برد اهداف نئولیبرالی اش، حمایت می کند.

ادعاهای مشابهی هم مانند "هارت موت مه دورن" که لوکوموتیو رانان را "یک دسته ی کوچک از سندیکا چپان" نامیده بود از طرف سندیکای "ترانس نت" هم بر علیه "سندیکای لوکوموتیورانان" مطرح شده است و این سندیکا را به نقض قراردادهای سراسری و ایجاد اختلاف بین کارکنان راه آهن متهم می کند. حال ببینیم چه کسی با هم دستی با سرمایه داران، بدنبال ایجاد تضاد و اختلاف در بین کارکنان و کارگران راه آهن است؟

در نوامبر ۲۰۰۲، سندیکای ترانس نت با راه آهن دولتی آلمان و یکی از شرکت های وابسته به آن بنام "دویچه بان رگیو" به توافقی می رسد که بر اساس این توافق می بایستی کارکنان راه آهن سالانه حداقل ۱۸ روز شیفت کاری، مجاناً و اضافه کار کنند. پس از آنکه ترانس نت این توافق را بدون جلب نظر دیگر اتحادیه های کارگری و از جمله اتحادیه ی لوکوموتیورانان امضاء کرد عملاً به ایجاد اختلاف و زیر پا نهادن توافق مستقل و غیر سراسری دست زده و ناله های فریب کارانه ی رهبران سازشکار این اتحادیه نمی تواند ماهیت ضد کارگری آنان را پنهان سازد.

در ماه می ۲۰۰۳، اتحادیه های راه آهن آلمان هریک به طور مجزا، اهداف اعضای خود را دنبال کرده و این امر رسماً از سوی راه آهن دولتی آلمان به رسمیت شناخته شد. بنابراین، تهمت تک روی و نقض قرارها و قراردادهای یکدست و سراسری، فریبی بیش نیست که از سوی سرمایه داری آلمان و رسانه های گروهی در جهت تخطئه ی مبارزات بر حق لوکوموتیورانان صورت

می پذیرد.

حداقل سندیکای لوکوموتیو رانان نه اولین تشکل کارگری است که مجبور به انتخاب چنین روشی شده و نه متاسفانه آخرین آن خواهد بود

توجه به این نکته ضروری است که رئیس سندیکای سراسری آلمان در مصاحبه اخیر خود با روزنامه "تاگز اشپیگل" بر این نکته به تاکید کرد که "مذاکرات مستقیم سندیکا های کوچک در خارج از چهارچوب رایج بوده و به وحدت سندیکا ها و مبارزات مشترک آسیب وارد می سازد. اما سندیکای سراسری آلمان به علت احکام قضائی صادر شده بر علیه اعتصابات از حق اعتصاب سندیکای لوکوموتیو رانان دفاع می کند"

این حقیقتی است که مبارزات پراکنده به اتحاد سندیکائی ضربه زده و حتی موجب شادی نئولیبرال ها می گردد. جالب این است که یکی از منفور ترین چهره های سیاسی آلمان "وستر وله"، رئیس حزب لیبرال/دمکرات آلمان حتی مستقیماً به دفاع از خواسته های سندیکای لوکوموتیو رانان می پردازد. اما هدف اصلی این فرد دامن زدن به اختلافات و روغن ریختن روی آتش رقابت های سران سندیکا ها ست. سیاستی که اگر با هشیاری پایه های سندیکا ها رسوا نگردد ممکن است به از هم پاشی اتحاد سندیکا ها منجر شود و شرایط مشابه ای مانند سال های ۷۰ در بریتانیا را موجب گردد.

در خنثی کردن این توطئه ها فشار و آگاهی پایه ها از اهمیت برخوردار است بعضی رهبران سندیکا های آلمان لابی ها و وابسته گان احزاب بورژوائی حاکم بر این کشورند. برای مثال "والتر شل" رئیس سندیکای لوکوموتیورانان نه تنها عضو حزب دمکرات مسیحی آلمان است، بلکه در سال ۱۹۹۳ به عنوان نماینده ی مجلس آلمان از سوی همین حزب راست در "بوندرس تاگ" نشسته بود. بنابراین، امید بستن به این رهبری حماقت خواهد بود و می توان مطمئن بود که اگر فشار توده ها و پایه های سندیکا ها نباشد، این رهبری منافع کارگران را وسیله سازش و همکاری با سرمایه داران قرار خواهد داد.

عدم حمایت از خواسته های به حق لوکوموتیو رانان به بهانه "اضافه خواهی"، "تک روی" و "نخبه گرایی" و قرار دادن لوکو موتیو رانان به عنوان "متخصصین" در برابر "کارگران فقیر"، تنها در خدمت

اعمال سرکوبگرانه و فاشیستی از منافع طبقاتی استثمارگرانه برمی خزد!

اوت خونین... بقیه از صفحه آخر

درست شده بود و زمانی که قربانی پشت به دیوار می‌ایستاد، از درون شکاف تیری بر گردن قربانی شلیک می‌شد.

در این اردوگاه، مردان و زنان و حتا کودکان به کار اجباری تا دم مرگ می‌پرداختند. سنگ می‌کشیدند و در واگنهای قطارهای باری که وارد اردوگاه می‌شدند، می‌گذاشتند تا به جاهای موردنظر نازیها برده شوند.

طی جنگ جهانی دوم، نزدیک به ۶۰ هزار نفر در این اردوگاه در اثر انجام کار طاقت فرسا و یا محکوم شدن به اعدام، به قتل رسیدند. بنای یادبود قربانیان از ۱۸ کشور اروپائی، که پس از اتمام جنگ شناسائی شدند، توسط جمهوری دموکراتیک آلمان ساخته شد. اما گفته می‌شود قربانیان از قریب به ۵۰ کشور بوده‌اند. گورهای جمعی آنها در سه نقطه و نزدیک به دیوار اردوگاه قرار داشته و بنای یادبودی به ارتفاع ۶۰ متر ساخته شده و مجسمه‌ای از شورش زندانیان بر بالای این گورهای جمعی و در پائین بنای یادبود قرار دارد.

"هرجاکه ظلم و ستم باشد، مقاومت و مبارزه وجود دارد". در این اردوگاه کمیته‌ای مرکب از نمایندگان ۱۱ حزب کمونیست تشکیل شد. اینها با کمک ۹۰۰ نفر از کمونیستها، مقاومت و مبارزه علیه نازیها و دفاع از اسیران اردوگاه را سازمان دادند.

اردوگاه بوخنوالد تنها اردوگاهی بود که با قیام اسیران در اوایل اوت و پس از سه روز مبارزه و جنگ - جنگی تدارک دیده توسط کمیته رهبری کننده - و قبل از آن که پای ارتشهای منفقین به آنجا برسد، آزاد شد. در این نبرد قهرمانانه‌ی تاریخی، بیش از ۳۰۰۰ زندانی جان باختند. به هنگام آزادی، تنها ۲۱ هزار نفر زندانی در اردوگاه باقی مانده بودند.

رفیق ارنست تلمن، دبیر اول حزب کمونیست آلمان، حدود یک سال قبل در ۱۸ اوت ۱۹۴۴ توسط نازیها در این اردوگاه تیرباران شد.

نبرد قهرمانانه‌ی این اسیران یک بار دیگر نشان داد که پیش‌روی تاریخ مبارزات طبقاتی "از حیثی ضرورتها به قلمرو آزادی" با خون نوشته می‌شود. جنگ جهانی دوم با بیش از ۶۰ میلیون قربانی در اروپا و آسیا، نهایتاً به شکست نازیسم و فاشیسم انجامید. بهای سنگین این مبارزه را هرگز نباید فراموش کنیم.

حق مان نبود بمیریم
زیرا

سراینده‌گان شعر زنده‌گی بودیم.
شما تاریخ اندیشان رذل و پست

اما شکایت سندیکای لوکوموتیورانان به دادگاه قضائی کاری در شهر فرانکفورت برای مقابله با توطئه شرکت راه آهن از طریق فشار "قانونی" با عدم موفقیت مواجه شده و سرآخر اعتصاب سراسری ممنوع شده و به تاریخ نامشخصی محول گردید. ممنوعیت اعتصاب و تعویق آن نقض آشکار قانون اساسی بود و موجب اعتراض اتحادیه‌ها و فعالین کارگری را برانگیخت. در چند سال گذشته تعداد قابل توجهی از اعتراضات کارگری با چماق "قانونی" و تهدید جرایم نقدی به عقب رانده شده و سندیکا ها را به سکوت وادار ساخته‌اند. در حقیقت سندیکا ها که ارگان های علنی و قانونی کارگران هستند اسیر قوانینی می شوند که خود را موظف به رعایت و اجرای آن کرده اند.

شکست مرحله ای این حرکت اعتراضی کارگران راه آهن در عین حال آسیب پذیری سیستمی را نشان داد که از هراس اعتصاب کارگران حمل و نقل به لرزه افتاده و با تمام امکانات غیرقهرآمیزش به سرکوب آن پرداخت. علارغم توجیهات رسانه ها و مطبوعات آلمان و اطلاعیه های مطبوعاتی دستگاه قضائی آلمان، وابستگی و گنبدگی خود را با آراء ضد کارگری اش به نمایش گذاشت.

تنها دلیلی که دادگاه های آلمان رای شان برای توقف و ممنوعیت اعتصاب کارگران آوردند:

"آسیب بسیار بزرگ به صنایع و تجارت کشور بود".

در جامعه‌ی طبقاتی هیچ فکر و اندیشه‌ای نیست که بر آن مهر طبقاتی نخورده باشد. قانون اساسی آلمان و تفکر قضات نیز از این قاعده مستثنا نبوده و اساساً در خدمت حاکمان قرار دارند.

مجید افسر- شهریور ۱۳۸۶



<http://barabari.ba.funpic.de>

پراکنده‌گی کارگران و بوروکراتیسم کارگزاران سندیکالیست است و در نهایت به سرمایه داری خدمت خواهد کرد و ما را دچار "سندیکالیسم" می‌نماید، تجربه نشان دهنده آن است که در بسیاری از موارد منافع سندیکا و کارگزارانش لزوماً مدافع منافع واقعی کارگران نیست و یا رهبری سندیکا ها حامی حقیقی منافع و خواسته های پایه های سندیکا نمی باشند.

مهم دفاع از منافع همه ی کارگران و زحمت‌کشان و یاری رساندن به آنان برای رسیدن به حقوق شان است. کسانی که ماهانه ۱۵۰۰ یورو آنهم در شرایط طاقت فرسا درآمد دارند نه نخبه اند و نه ممتاز، تنها فقیرند!

در عین حال، ایستاده‌گی و مخالفت در برابر سیاست هائی که به بهانه‌ی دفاع از منافع کارگران قصد به خطر انداختن استقلال، اتحاد و همبستگی تشکل های مستقل کارگری را دارند از اهمیت غیر قابل چشم پوشی برخوردار است.

سیستم قضائی "بی طرف" نیست!

تمامی تلاش های راه آهن، دولت و رسانه های گروهی برای ارباب و جلوگیری از اعتصاب لوکوموتیورانان با شکست مواجه گردیده و سندیکا با بیش از ۹۵ درصد از اعضایش، تصمیم به اعتصاب در بخش حمل و نقل می گیرد.

در این دوران خطیر برگ دیگر سیستم سرمایه داری بر روی میز زده شده و دادگستری آلمان با شکایت دولت و راه آهن دولتی، بر خلاف قانون اساسی آلمان، رای به توقف و در قدم بعدی ممنوعیت اعتصابات می دهد:

دادگاه قضائی دوسلدورف رای به توقف و ممنوعیت فوری اعتصاب داده و بر خلاف قانون اساسی که در آن "آزادی اعتصاب و فراكسیون ها" تضمین گشته به بهانه‌ی اصل یکدست بودن توافقات مابین کارفرمایان و کارگران، اعتصاب را در ایالت "نورد راین وست فالن" غیر قانونی اعلام کرد و اعتصابیون را در صورت پافشاری بر خواسته هایشان به ۲۵۰ هزار یورو جریمه، تهدید نمود.

در برابر این فشارها، سندیکای لوکوموتیورانان با شکایت از راه آهن دولتی سعی در جلوگیری از تهدید رسمی اعضایش به اخراج از سوی راه آهن کرده و تلاش این شرکت را برای پرداخت رشوه غیر رسمی به لوکوموتیورانان (۶۰۰ یورو به هر نفر) را، افشا نمود

حقوق حیات را گرفتید از ما، اما

شعرزنده‌گی را

سردادند، رفیقانمان،

انسانهای سازنده فردا.

خواندند درکنار گورهای مان

باقالبهائی سرشار از نفرت و کین

بر شما ای دشمنان زنده‌گی!

و سوگند یاد می‌کنند

هر روز، هر ماه، هر سال

و سال پشت سال،

تا نگذارند فاشیسم برگردد.

ما بر فاشیسم شوریدیم و جان باختیم

چه، می‌دانستیم درخت آزادی

از خون ما سیراب می‌شود

گل می‌دهد و به بار می‌نشیند.

اردوگاه بوخنوالد، اینک

شگفت آور مدرسه‌ای است

برای آموختن مقاومت و مبارزه

و امید به آینده‌ای تابناک.

در بوخنوالد، داغ و درفش

با عشق و ایمان، ستیزیدند

ستیزی که مرز نشناخت

و گل آزادی حاصل آن بود.

آی انسانهای خفته بر گورهای جمعی

آی قربانیان جنگ فاشیستی

هم اینک از گورستان نازیسم

کرمهائی سر برون کرده‌اند

و قصد حمله

بر درخت تنومند زنده‌گی دارند.

سوگند براراده‌ی آهنین‌تان

سوگند بر راه درخشان‌تان

نخواهیم گذاشت

تاریخ دوباره تکرار شود.

آی انسانهای سربلند

ما عزم ایستاده‌گی و نبرد را از شما

آموختیم

و شما را هرگز فراموش نمی‌کنیم

۴ اوت ۲۰۰۷ - ع. بینالودی

۶ و ۹ اوت ۱۹۴۵ را هرگز فراموش نکنیم.

در ۶ اوت ۱۹۴۵، امپریالیسم جنایتکار

آمریکا، بمب اتمی را بر سر مردم بی دفاع

شهر هیروشیما ریخت. ۶۲ سال بعد از آن

، هنوز هم نفرت مردم در سراسر ژاپون و

جهان از آن عمل جنایتکارانه موج می‌رند.

در یک هفته‌ی اول حدود ۱۰۰ هزار نفر و

در هفته‌های بعد ۱۰۰ هزار نفر دیگر جان

باختند، با دردهای سرطانی. با نسلهای

معلولی در پی آنان.

۹ اوت ۱۹۴۵ بمب دیگری شهر ناکازاکی

را هدف گرفت. امپریالیسم آمریکا تحت

ریاست جمهوری ترومن اهریمن سرشار

از لذت شد. زیرا توانسته بود سلاح کشتار

جمعی مخوف دیگری به دست آورد که فکر

می‌کرد دیگری می‌تواند با تکیه بر آن بر جهان

آقائی کند! تا آخر سال ۱۹۴۵، ۷۰ هزار نفر

در این شهر قربانی انفجار بمب اتمی شدند.

این جنایت زمانی صورت گرفت که ژاپون

شکست خورده بود. اما امپریالیسم آمریکا

زمینه‌ی مناسبی یافته بود تا بمبهای خود را

امتحان کند، چه باک اگر صدها هزار نفر

دیگر قربانی شوند!

چندسال بعد و با آغاز جنگ سرد، ترومن،

شوروی را تهدید به استفاده از سلاح اتمی

کرد. ترومن به ژنرال مک‌آرتور دستور داد

تا در صورت لزوم در جنگ کره از بمب اتمی

استفاده ببرد و شهرهای پرجمعیتی نظیر

شانگهای و شهرهای کره شمالی را هدف

بگیرد. پیشنهاد استفاده از سلاح هسته‌ای در

جنگ ویتنام به هنگام به محاصره افتادن

ارتش فرانسه توسط نیروهای ویت مین

در سال ۱۹۵۵ - ۱۹۵۸، با ویت کنگها در

سال ۱۹۶۸ باز هم در ویتنام، درسالهای

پرتلاطم جنگ هندوستان و پاکستان در سال

۱۹۷۱ و جنگ اسرائیل با اعراب در سال

۱۹۷۳ استفاده از بمبهای هسته‌ای تاکتیکی

به هنگام شکست در ویتنام در سال ۱۹۷۵،

مطرح گردید.

در سال ۱۹۸۰ کارتر رئیس جمهور وقت

آمریکا گفت " هرگونه تلاش نیروهای

خارجی برای کنترل منطقه‌ی خلیج فارس،

به مثابه امری خلاف منافع آمریکا تلقی

شده و با کلیه‌ی ابزار جنگی موجود جواب

خواهد یافت.

دولت بوش پدر در جنگ خلیج فارس در سال

۱۹۹۱، تصمیم گرفت که در صورتی که

رژیم عراق سلاحهای شیمیائی و بیولوژیکی

به کاربرد، با بمب اتم سروکار خواهد داشت

و در عین حال از اورانیوم تضعیف شده در

ساختن گلوله‌های توپ و تانگ استفاده نموده

و به آلوده کردن محیط زیست عراق پرداخت

که حتا باعث کشته شدن خودسربازان متحدین

آمریکا نیز گردید.

کلینتون در سال ۲۰۰۱، چین، لیبی و عراق

را تهدید به استفاده از بمب اتمی نمود.

والتر س. اوهرلر طی مقاله‌ای به نام "هیروشیما

و ناکازاکی و تمایل غیر اخلاقی آمریکا به

استفاده از بمبهای هسته‌ای" (۶ اوت ۲۰۰۷)

نوشت: تمایل غیر اخلاقی آمریکا به استفاده

از بمبهای هسته‌ای در هفته گذشته، بعد از آن

که باراک اوباما (یکی از کاندیداهای حزب

دموکرات آمریکا برای ریاست جمهوری)

توانائی خود را در فکر کردن و گفتن این

که سیاست مداران آمریکائی این آزادی را

ندارند که از جمله بگویند در افغانستان و

پاکستان در هیچ موقعیتی از بمب هسته‌ای

استفاده نخواهند کرد، نشان داد.

اما بلافاصله سناتور هیلاری کلینتون،

کاندید دیگر این حزب گفت: من معتقدم

که هیچ رئیس جمهوری نباید در رابطه با

عدم استفاده از سلاحهای هسته‌ای آشکارا

اظهار نظر نماید. هیلاری بیچاره!!

(www.info.de/?s1=1&p=34848&s2=28)

(uruknet

آری! امپریالیسم آمریکا هرگز از تهدید مردم

جهان با سلاح هسته‌ای و به کار بردن آن

در صورت لزوم، دست بر نخواهد داشت.

"یک فرمانده گارد جمهوری سابق عراق

می‌گوید: در جنگ بغداد، نظامیان آمریکا

از بمب نوترونی استفاده کردند. چند افسر

بازنشسته‌ی آمریکا نیز این امر را تایید

نموده‌اند.

سیف الدین حسن طاهار در مصاحبه‌ای در ۹

آوریل با تلویزیون الجزیره گفت: "نیروهای

آمریکا بمبهای نوترونی و فسفری را در حمله

به فرودگاه بغداد، جهت تسخیر پایتخت

به‌کار بردند" این بمب بیش از ۲۰۰۰ نفر

از گارد ریاست جمهوری را سوزاند، اما به

بناها و تاسیسات زیربنائی، آسیبی نرساند.

بمبهای نوترونی به‌گونه‌ای درست شده‌اند

که موجی از اشعه‌های نوترون و گاما را

به‌وجود می‌آورند که می‌تواند تا چندین متر

در زمین نفوذ کند. این بمبها برای اولین بار

در عراق مورد آزمایش قرار گرفتند.

نظامیان آمریکائی و کاخ سفید این واقعه را

مخفی نگاهداشته‌اند. زیرا طبق قرارداد ژنو،

این امر جنایت جنگی محسوب می‌شود. حتا

رادیو تلویزیون بی.بی.سی. در ۲۴ مارس

۲۰۰۳ این واقعه را افشا کرد. اما بلافاصله

این خبر از رسانه‌ها پاک شد. این بمب

سلاحی است که باعث می‌شود تا هوا از

ششهای انسان بیرون کشیده شود و اعضای

داخلی بدن به‌طور وحشتناکی نابود گردند.

مردم آمریکا هنوز هم نمی‌دانند که در

نبرد بغداد این بمبها چه فاجعه‌ی مرگباری

آفرینند.

ما در این اندیشه‌ایم که آیا بوش از خدا

اجازه‌ی سوزاندن مردم عراق را توسط

بمبهای نوترونی گرفته‌بود؟ به نقل از "ستاره

سرخ" - ارگان حزب کمونیست هندوستان

(مارکسیست - لنینیست) - ۲۰۰۷/۷/۳۰

شعری از زندان گوانتانامو -

۲۰۰۷/۸/۱۲

آیا درست است؟

آیا درست است که چمنها پس از ریزش

باران دوباره رشد می‌کنند؟

آیا درست است که گلها در بهار

بیرون می آیند ؟

آیا درست است که پرندهگان دوباره به خانه بازخواهندگشت؟
آیا درست است که ماهی آزاد ضدجریان آب شنا می کند؟
آری ، درست است. این درست است به سان معجزه‌ای.
اما، این هم درست است که روزی ما زندان گوانتانامو را ترک خواهیم کرد؟
آیا درست است که روزی ما به خانه‌هایمان برخواهیم گشت؟
من در رویاهایم پارو می زنم، در رویای سرزمینم.
بودن با فرزندان که پاره‌ای از وجود منند؛ بودن با همسرم و دیگرانی که دوستشان دارم؛ بودن با والدینم، این قلبهای پُر عطوفت دنیایم.
من در رویای درخانه بودن و رهائی از این قفس هستم.
اما، شما ای قاضی ، مرا می‌شنوید یا نه؟
ما بی گناهم. جرمی مرتکب نشده‌ایم.
مرا و دیگران را آزاد کنید.
چنانچه هنوز عدالت و رحم جایی در جهان داشته باشد.

تبار شناسی... بقیه از صفحه آخر

بدون تردید اشغال نظامی عراق و پی آمدهای آن نشان داد که نومحافظه گرایی و رژیم بوش نه تنها در هم تنیده اند بلکه نو محافظه کاران در سیاست های به‌ویژه خارجی آمریکا دست بالا را دارند. اما باید گفت که نومحافظه کاران نماینده‌ی یک جناح از کلان سرمایه داری حاکمه در آمریکا را در بر می‌گیرند. بررسی رشد و توسعه‌ی کلان سرمایه داری انحصاری عمدتاً مالی در تاریخ دویست و سی و یک ساله آمریکا (۱۷۷۶-۲۰۰۷) نشان می‌دهد که نو محافظه کاران با این‌که در صحنه‌ی سیاسی کنونی آمریکا در حاکمیت قرار دارند، و سیاست خارجی آمریکا را تنظیم و پیاده می‌سازند، ولی آنها فقط نمایندگان یکی از چهار جناح اصلی کلان سرمایه داری آمریکا را تشکیل می‌دهند. به موازات نو محافظه گرایی باید از سه نظر گاه و یا انگاشت (concept) (دیگر در میان نمایندگان متعلق به جناح های مختلف کلان سرمایه داری نام برد که در سیاست های به‌ویژه خارجی آمریکا نقش داشته اند. این سه نظر گاه دیگر عبارتند از:

الف - رئالیست ها ("واقع گرایان") محافظه کار: "واقع گرایان" معتقد به وجود قدرت های خارجی و مقولاتی چون " حوزه‌ی نفوذ " و " توازن قوا " و " منافع ملی " در صحنه جهانی و امور بین المللی هستند. هنری کیسینجر (مشاور امنیت ملی و وزیر امور خارجه ریچارد نیکسون رئیس جمهور آمریکا در سالهای ۱۹۶۹-۱۹۷۴ ، وزیر امور خارجه جerald فورد در سالهای ۱۹۷۴-۱۹۷۶ نماینده اصلی این نظرگاه و خط سیاسی است. طرفداران این خط در عین قبول وجود قدرتهای بزرگ در دوران " جنگ سرد" و همکاری با آنها در چهارچوب " دتانت" (شناسائی " واقع گرایانه " این امر که اروپای شرقی حوزه نفوذ ابر قدرت شوروی است به‌شروط این‌که شوروی نیز واقع گرایانه بپذیرد که آمریکای لاتین "حیاط خلوت " آمریکا است) و ضمن قبول این که هم آمریکا (سرکرده ی " بلوک غرب") و هم شوروی (سرکرده ی " بلوک شرق") در مناطق مختلف جهان به‌طور " واقع بینانه" دارای " منافع و منویات مشروع" دارند که هر دو طرف باید به آنها احترام بگذارند، اما این "رئالیست ها" در عین " احترام " به منافع دیگر رژیم های مقتدر، با استقرار و تحکیم رژیم های فاسد و مستبد در کشورهای مختلف جهان کوچک‌ترین توجهی به خواسته های دموکراتیک و ملی آن کشورها نداشته و

ندارند. در شرایط کنونی نیز، هنری کیسینجر که پدر معنوی رئالیست هاست ، برآن است که آمریکا و چین داری منافع مشروع ملی در مناطق مختلف جهان به‌ویژه در آفریقا و آسیای شرقی دارند و باید براساس قوانین " واقع گرایانه " " توازن قوا" و حوزه نفوذ" به منافع هم‌دیگر " احترام " بگذارند.

ب - " انترناسیونالیست های لیبرال": انگاشت و یا نظرگاه دوم را انترنالیست های لیبرال نمایندگی می‌کنند. بدون تردید پدر معنوی این نظرگاه زیگیو برژینسکی ، مشاور امنیت ملی جیمی کارتر، رئیس جمهور آمریکا، در سالهای ۱۹۷۶-۱۹۸۰ ، است. انترناسیونالیست ها که نماینده‌ی جناح کلان سرمایه داری معروف به Eastern Establishment (دم و دستگاه شرق) آمریکا هستند. عمدتاً کنترل حزب دموکرات آمریکا را در دست دارند. انترناسیونالیست های لیبرال بر خلاف رئالیست های محافظه کار نماینده جناح کلان سرمایه داری معروف به Western Financial Institution (نهادهای مالی غرب) آمریکا هستند، روی مقولات و مفاهیمی چون " توازن قوا"، " حوزه نفوذ" و " دتانت" در سیاست خارجی آمریکا تاکید نمی ورزند. آنان خواستار یک نظم بین المللی مبتنی بر " حقوق بشر" و نهادهای حقوقی و سازمانهای بین المللی بوده، گسترش و رعایت " حقوق بشر" را در سیاست خارجی آمریکا مد نظر دارند. انترناسیونالیست ها بر خلاف نو محافظه کاران که به گزینۀ جنگ و "تغییر رژیم" و اشغال نظامی کشورهای "گردن‌کش" اهمیت والائی قائلند، پیوسته گزینۀ مذاکرات و سیاست های " چند جانبه‌گری" را در سیاست خارجی آمریکا تبلیغ کرده و ترویج می‌دهند. یکی دیگر از معروفترین انترناسیونالیست های لیبرال که در بعضی محافل مارکسیستی از آنها به عنوان " امپریالیست های حقوق بشری" نام می‌برند، لی همیلتن نماینده‌ی سابق کنگره‌ی آمریکا و مدیر فعلی انبار فکر " مرکز مطالعات بین المللی ویلسون " است. در آغاز سال ۲۰۰۶ همیلتن همراه با جمیز بکر(وزیر امور خارجه آمریکا در زمان ریاست جمهوری جورج بوش (پدر) در سالهای ۱۹۸۶-۱۹۹۰)، بعد از تشکیل یک گروه ده نفری و مطالعه و بررسی اوضاع عراق گزارشی را تهیه کرده و به کنگره‌ی آمریکا فرستادند. این گزارش که نظرگاه انترناسیونالیست های لیبرال را در مورد حل مسائل خاورمیانه (عراق و فلسطین و) منعکس می‌کند، اعلام می‌دارد که :

۱- هیچ فرمول " معجزه آسای" برای حل مشکلات عراق خاورمیانه وجود

از صفحات حزب رنجبران ایران دیدن کنید و نظرات خود را با ما در میان بگذارید



حاکم، بدون تردید لئو اشتراوس، هنری جافا، الن بلوم و آلبرت ووستر هستند.

لئو اشتراوس

لئو اشتراوس یک دانشمند علوم سیاسی با تبار آلمانی - یهودی بود که در نوشته هایش به رد و طرد "الهیات سیاسی" و وحی الهی از فلسفه سیاسی تأکید می‌ورزید. وی در دهه سی سده بیستم از آلمان به ایالات متحده مهاجرت کرد و تا مدتی کوتاه پیش از در گذشت اش در سال ۱۹۷۳ به طور عمده در دانش‌گاه شیکاگو تدریس می‌کرد. با این‌که اکثر نوشته های اشتراوس درباره‌ی فلسفه کلاسیک سیاسی افلاطون، ارسطو، فارابی و ماکیاول است، ولی او نظرات سیاسی خود را درباره اوضاع بین المللی زمان نیز مطرح می‌ساخت. او نظام "دموکراسی لیبرال" را به طور عمده بر نظام های دیگر ترجیح می‌داد و شخصیت هائی مثل وینستون چرچیل را در مبارزه اش علیه سوسیالیسم و هر نوع اندیشه ی برابری طلبی تحسین می‌کرد. اشتراوس بر آن بود که "بحران فلسفی مدرنیته" که ناشی از رشد و عروج مارکسیسم به قله‌ی محبوبیت جهانی و اوج‌گیری جنبش های رهائی بخش در کشورهای جهان سوم بود، احتمال دارد که "بر اعتماد به نفس غرب" چیره شود. آنچه که وی به دانش‌جویان‌اش می‌آموخت این بود که آنها سنت فلسفی غرب و عمل‌کرد آن (آموزه های فلاسفه بورژوازی غرب و منطق حرکت سرمایه) را به جد گیرند و در درک ژرف آن بکوشند. بر این اساس، شاگردان اشتراوس به نقش سیاست در تجهیز شکل حکومت و چه‌گونه‌گی شکل‌گیری آن در بافت نمونه های تاریخی- مثل امپراطوری رم، امپراطوری بریتانیا و تأکید می‌ورزند که بی ارتباط با سیاست خارجی و پروژه ای رژیم بوش در جهان نیست.

این درست است که پال ولفوویتز (رئیس سابق بانک جهانی و یکی از فعالین درجه یک نومحافظه کاران) مدتی کوتاه نزد اشتراوس درس می خوانده ولی هم نظرات ولفوویتز و هم نظرات دیگر رهبران فعلی محافظه گرائی مثل ریچارد پریل، زلمای خلیل زاد و از شاگردان اشتراوس (هری جافا و الن بلوم) به‌ویژه از آلبرت ووستر گرفته شده اند.

هری جافا ، الن بلوم و آلبرت ووستر

دو تن از شاگردان اشتراوس هری جافا و الن بلوم که اندیشه های فلسفه

حاکمیت آمریکا پایان بخشنده و تسلط طبقه‌ی بورژوازی را در جامعه و دولت آمریکا تحقق بخشیدند. ناسیونالیست های جکسون گرا نگاه خود را تنها معطوف به امنیت و منافع ملی ایالات متحده ساخته و به‌شدت با ورود و مداخله‌ی آمریکا در جنگ های بین المللی اول و دوم مخالفت کردند. جکسونی ها مقام و موقعیت خود را بعد از ظهور و رشد آمریکا به عنوان یک نیروی امپریالیستی نو برخاسته در درون طبقه حاکمه آمریکا، از دست دادند. در حال حاضر ناسیونالیست های جکسونی گرا مثل گذشته با ابراز تردید نسبت به نظامی‌گریهای آمریکا در نقاط دور دست جهان و سیاست چند جانبه گرائی ، گرایش خود را به بومی گرائی ساختن زبان انگلیسی به عنوان زبان رسمی در آمریکا به نمایش می‌گذارند. جکسونی ها که عموماً توسط رقبای خود به " انزوا طلبی " و گوشه گیری" و داشتن نظرگاه های تنگ ناسیونالیست های لیبرال در کنگره آمریکا ، لایحه معروف " اصلاحات امور مهاجرت " را رد کرده و با عدم تصویب آن مهم ترین شکست سیاسی را بر پیکر رژیم بوش که معمار آن لایحه محسوب می‌شد، وارد ساختند. احتمال دارد که " ناسیونالیستهای جکسونی گرا " در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در اکتبر ۲۰۰۸ به عنوان متحدین نزدیک انترناسیونالیست های لیبرال علیه قدر قدرتی نومحافظه کاران عمل کنند. شایان ذکر است که در این رقابت های درون طبقاتی، نومحافظه کاران نیز از حمایت رئالیست های محافظه کار برخوردارند. به نظر نگارنده جنگ عراق و اشغال آن کشور در چهار سال ونیم از پیوند میان نومحافظه کاران و رئالیست های محافظه کار شکل گرفت که هر یک از موضع خود به ضرورت " تغییر رژیم" در عراق دل بسته و خواهان ایجاد و استقرار هژمونی نفتی در آن کشور بودند.

از منظر تبار شناسی و کالبد شکافی ، " رئالیست های محافظه کار " اندیشه های خود را از هانز مورگانا و هنری کیسینجر ، " انترناسیونالیست های لیبرال " از وودرو ویلسون و جان م. کینز و " ناسیونالیست های جکسونی گرا" از اندرو جکسون و پاتریک بوکنان (نویسنده و ویراستار سخنرانی های راندر ریگان رئیس جمهور آمریکا در سالهای ۱۹۸۰-۱۹۸۸ به عاریت گرفته و بعداً با ویژگی ها و تحولات جهان کنونی تلفیق داده اند که منافع طبقاتی جناح های کلان سرمایه داری را در جهان و آمریکای معاصر تامین و توسعه دهند. در این راستا، پدران معنوی و رهبران ایدئولوژیکی نو محافظه کاران

ندارد، اما با وجود این می‌توان اقداماتی کرد که موجب بهبود وضعیت بشود و " منافع آمریکا" حفاظت گردد. ۲- در صدرمسائل خاورمیانه، بحران روابط خصمانه میان اعراب و اسرائیل قرار دارد. و "هیچ راه حل نظامی" برای مشکل اعراب و اسرائیل وجود ندارد. ۳- از آنجا که وضعیت کنونی عراق با تصمیمات و دخالت های دولت آمریکا آغاز شده و از آنجا که تمام مسائل خاورمیانه به هم پیوسته اند پس نمی توان برای مسائل عراق بدون حل دیگر بحران های خاور میانه ، فرمولی را انتخاب کرد. پس آمریکا با توجه به " منافع ملی" و " ملاحظات خلقی" آنچه را در توان دارد به کارگیرد تا به وضعیت کنونی و هرج و مرج در عراق و تشدید بحران ها در دیگر نقاط خاورمیانه پایان داده شود. ۴- ضرورت " آشتی ملی " میان نه تنها شیعه و سنی ، بلکه بین اعراب و ترکمن ها توصیه شده و ضرورت همکاری کشورهای منطقه از جمله عربستان سعودی ترکیه، ایران، سوریه و ... تأکید می‌شود. در ضمن توصیه می‌شود که مذاکره نه تنها با ایران و سوریه، بلکه با گروههای شورش‌گر، برای پذیرش صلح و آشتی به‌مورد اجرا گذاشته شود.

بررسی جزئیات گزارش بیکر و همیلتن و دیگر اسناد متعلق به جناح انترناسیونالیست های لیبرال نشان می‌دهد که کلان سرمایه داری متعلق به این نظرگاه در حال حاضر قوی‌ترین رقیب نومحافظه کاران حاکم در کاخ سفید می‌باشد. در این رقابت درون طبقه ئی، انترنالیست های لیبرال که در انتخابات اکتبر ۲۰۰۶، کنگره‌ی آمریکا را از دست طرفداران نئوکانها خارج ساخته و هم اکنون خود را برای تسخیر کاخ سفید و ریاست جمهوری آمریکا در اکتبر سال ۲۰۰۸ آماده می‌کنند، تنها نیستند. در شش سال و نیم گذشته، انترناسیونالیست ها در رقابت های خود با نئوکانها، از حمایت و همکاری پیروان و فعالین نظرگاه سوم(ناسیونالیست های جکسونی) برخوردار بودند.

پ - " ناسیونالیست های جکسون گرا": انگاشت و نظرگاه سوم را " گ.جکسونی ها" تشکیل می‌دهند. عنوان گ جکسونی ها، اشاره دارد به هفتمین رئیس جمهوری ایالات متحده اندرو جکسون(۱۷۶۸-۱۸۴۵). جکسون و بعدها طرفداران او که مدنها به نام " دموکرات های جکسونی" در جامعه‌ی آمریکا معرف گشتند، سالها در حاکمیت سیاسی آمریکا دست بالا را داشتند. آنها بعد از جنگ داخلی در آمریکا (۱۸۶۱-۱۸۶۵) به نقش و مقام برده داران و فئودال ها در

پرل، داند رامسفلد و ...) در رابطه با استفاده از سلاح های هسته ای ، شیمیایی و هم چنین سلاح های متعارفی توسط نیروهای نظامی آمریکا این نظرگاه را تبلیغ کردند که " به هنگام وقوع یک جنگ ... باید دقت هدف گیری را بالا برد...". آنها به ترویج این اندیشه شوم دامن زدند که " در این هدف گیری دقیق دیگر نیاز نیست تمامی یک شهر را به همراه ساکنانش با بمباران گسترده با خاک یکسان کرد... زیرا با انقلاب در فناوری الکترونیک چنین دقتی امکان پذیر است." به شکرانه ی این نظرگاه ضد بشری ووستتر و شاگردانش، امروز جهانیان شاهد این امر هستند که جنگ " مسلح آمریکا به انقلاب در فناوری الکترونیک" دقیقاً بر خلاف ادعای نومحافظه کاران نه تنها هشدار درصد تمامی شهرها و روستاهای تاریخی و فرهنگی عراق بعد از چهار سال و نیم جنگ با " هدف گیری دقیق" ویران گشته اند بلکه نزدیک به ۹۰ درصد از نزدیک به یک میلیون کشته شدهگان این جنگ در عراق ساکنان غیر نظامی و غیر مسلح عراقی بوده اند.

بقیه دارد

ن.ناظمی

۵ جولای ۲۰۰۷



استراتژی... بقیه از صفحه ۲۰

۱۹۸۰، با اتحاد دیکتاتوری اوگوستو پینوشه در شیلی و "مدرسه ی اقتصاد شیکاگو" به رهبری میلتون فریدمن شروع گشت و سپس در کشورهای آرژانتین، اوروگوئه و بولیوی و سپس در کشورهای ونزوئلا، برزیل و مکزیک به طور سیستماتیک تحکیم یافت. سیاست درهای باز به نئولیبرالیسم و تبعات ویی آمدهای آن شکاف بین فقر و ثروت را عمیق تر ساخته و فجایع اقتصادی بیش از پیش را در بخش بزرگی از آمریکای لاتین به بار آورد. در اواخر دهه ۱۹۷۰، ۴۱ درصد جمعیت آمریکای لاتین در فقر زندگی می کردند و در سال ۱۹۹۰ این رقم به ۴۸ درصد رسید. امروز نزدیک به نصف مردم فقیر آمریکای لاتین (حدود ۹۷ میلیون نفر) با درآمدی نزدیک به یک دلار در روز به زندگی فلاکت بار خود ادامه می دهند. این در حالی است که ثروت میلیاردرهای آمریکای لاتین چهار برابر در مقایسه با سال ۱۹۸۰ افزایش یافته است. امروزه بسیار طبیعی است که جنبش استقلال طلبی در آمریکای لاتین در

نگذاشته است. ووستتر یک ریاضی - منطق دان بود که از اوایل دهه پنجاه میلادی کرسی استادی در دانشگاه شیکاگو را عهده دار شد. وی در طول کار دانشگاهی دراز مدت اش که شاگردانی مثل پال ولفوویتز، ریچارد پرل ، زلمای خلیل زاد و برخی دیگر در رژیم جورج بوش را آموزش داد، به تشریح دو انگاشت (Concept) پرداخت که امروز در سیاست خارجی و عملکرد نومحافظه کاران نقش کلیدی ایفاء می کنند.

مساله و یا انگاشت اول " ایجاد ارباب گسترده" است. ووستتر در مراحل آغازین دوره ی جنگ سرد" در دهه های ۵۰-۶۰ میلادی براین نظر بود که " ارباب اتمی"، ارزان ترین و موثرترین شکل دفاع از نظام جهانی سرمایه و تفوق آمریکا در جهان است. این "تفوق" که "حق طبیعی" آمریکا ست باید با استفاده از " ارباب اتمی" در جهان حفظ گردد. او در یکی از پژوهش های خود که او را به پدر معنوی نومحافظه کاران حاکم تبدیل ساخت، به صراحت گفت که " موشک های میان برد مسلح به کلاهک های هسته ای آمریکا " به عنوان یک وسیله ی پیشگیرانه (بازدارنده) هسته ای (Nuclear Deterrence) آسیب پذیر می باشند و باید به طرح جدیدی که " ارباب گسترده" را تامین می سازد، احترام کرد. ووستتر در پژوهش خود به طرح " توانمندی در ایراد ضربه پیش دستانه (Pre emptive) پرداخت که بعداً توسط شاگردانش به عنوان نظریه ارباب در سیاست خارخی آمریکا و در " دکترین بوش" تثبیت شد. بر اساس این نظرگاه، نومحافظه کاران در مورد افکار عمومی جهانی معتقدند که مهم نیست که مردم جهان چه قدر به آمریکا و دولت آمریکا احترام می گذارند و یا آمریکا را دوست دارند، مهم اینست که آنها چه قدر از آمریکا می ترسند.

دومین آموزه ووستتر به شاگردانش مسئله ی گسترش سلاح های هسته ای است. ووستتر به شاگردانش رهنمود داد که "حق استفاده صلح آمیز از انرژی هسته ای بستر مناسبی را برای گسترش سلاح های اتمی فراهم می آورد، زیرا کار بست فناوری هسته ای برای مقاصد نظامی و غیر نظامی را نمی توان به راحتی از یکدیگر تمیز داد. " این رهنمود که بعدها توسط شاگردان ووستتر (اکثر نومحافظه کاران حاکم در کاخ سفید) در دوره ریاست جمهوری راندل ریگان بستری اجرایی یافت، در دوره ریاست جمهوری جورج بوش (پدر) در جنگ خلیج فارس (جنگ اول عراق) پیاده گشت. ووستتر و شاگردانش (پال ولفوویتز، ریچارد

سیاسی اشتراوس را با نسخه های سیاسی در امور بین المللی در آمیختند، معلمین اکثر نومحافظه کاران که امروز قدرت سیاسی را در رژیم بوش و در سیاست خارجی آمریکا به عهده دارند ، هستند. جافا معتقد بود که قانون اساسی ایالات متحده " متکی بر سنت کلاسیک حق طبیعی " است. نومحافظه کاران حاکم بر کاخ سفید بر اساس نظرگاه " حق طبیعی" جافا، امروز معتقدند که آمریکا "جلوه ای از سنت برین و خدا گونه فلسفی " است که از زمان افلاطون و ارسطو بدین سو در آرزوی ظهورش بودند. این تفکر این امر را در ذهن نو محافظه کاران ترسیم کرد که آمریکا " حق طبیعی" دارد که با اشاعه، گسترش و صدور ارزشهای "خدا گونه " خود بشریت را در اکناف جهان از تاریکی ، ظلم و عقب ماندگی رها سازد. این امر زمانی می تواند در جهان تحقق یابد که ایالات متحده با " بحران مدرنیته " که دامن گیر جوامع، به ویژه جامعه و فرهنگ آمریکا گشته ، نجات دهد. الن بلوم در اثر پر فروش خود زیر عنوان " زوال اندیشه آمریکا بی " انتشار یافته به سال ۱۹۸۷، به طور مستقیم و شفاف می گوید که انقلاب در مسائل جنسیتی، موسیقی، انسان شناسی و که در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در اکثر کشورهای جهان، به ویژه در آمریکا، به وقوع پیوست، بستر متعددی برای رشد برابری طلبی (اگالیتاریسم) در فرهنگ سیاسی آمریکا به وجود آورد. این برابری خواهی ها و جنبش های رهائی بخش در آمریکا و کشورهای جهان سوم همگی از نظر بلوم و شاگردان نومحافظه کار او از عوارض و "تبعات" بحران در زیر بنا هستند و گسترش آنها می توانند نتایج " دردناک" و تلخی را برای جامعه و فرهنگ آمریکایی ببار آورند. بر اساس این آموزه ها، نومحافظه کاران معتقد به گسترش یک نوع ناسیونالیسم آمریکایی در جهان هستند که توسط آن جوامع مختلف را از زیر یوغ " ستم و استبداد" برابری طلبی رهانیده و دموکراسی را بگسترانند؛ بدین گونه که در نظام دولتی آن جوامع دخالت ورزند و نهادهای اصلی را دگرگون سازند. مضافاً، نومحافظه کاران طبق آموزه های اشتراوس و شاگردانش برآنند که مهندسی اجتماعی به صورت تلاش های هدفمند و پیگیر دولت در جهت تحقق عدالت اجتماعی در جامعه شرایطی وخیم به وجود آورده و آن را به سوی " زوال"، " انحطاط" سوق می دهد.

بی تردید معلمین نومحافظه کاران هیچ کسی مثل آلبرت ووستتر در امور سیاست خارجی و پروژه ی آمریکا برای آینده ی جهان تاثیر

جهت سرنگونی نئولیبرالیسم، که توسط هیئت حاکمه آمریکا بر آن کشورها تحمیل شده است، حرکت می کند. به قول ایوومورالز رئیس جمهور منتخب مردم بولیوی "علت تمامی خونریزیها علیه مردم استثمارشده تنها یک کلمه است: نئولیبرالیسم". ماهیت مبارزه‌ی مردم، یک قیام رادیکال علیه امپریالیسم آمریکا و سرمایه داری را ضروری می سازد. لذا رهبری این جنبش ضد نئولیبرالیسم به دست نیروهای ضد سرمایه داری، ضد امپریالیستی و سوسیالیستی که عمدتاً در درون بومیان اصلی این کشورها پایگاه اجتماعی دارند، افتاد. بخش قابل توجهی از محبوبیت شاوز و مورالز نیز می تواند از این امر که آنها نمایندهگان واقعی بومیان آمریکائی هستند، سرچشمه بگیرد. این دو رهبر همراه با نستروکتوچز (رئیس جمهور آرژانتین)، لولاداسیلوا (رئیس جمهور برزیل)، دانیل اورتگا (رئیس جمهور نیکاراگوئه)، رافائل کوریا (رئیس جمهور اکوادور)، هر کدام با تفاوت هائی معتقدند که نابرابری های در حال افزایش موجود در آمریکای لاتین به علت وابستگی این کشورها به کشورهای متروپل جهان، به ویژه آمریکا است. بیشتر این رهبران مخالف طرح "تجارت آزاد" به رهبری آمریکا می باشند و تلاش می کنند تا دیپلماسی، در نیم کره‌ی (آمریکای لاتین، جزائر کارائیب و آمریکای شمالی) چند قطبی شود، تا از هژمونی طلبی آمریکا به طور موثری جلوگیری گردد. این جنبش مشترک باعث گشته است که ونزوئلا با این کشورها در جاده‌ی همکاری های نزدیک سیاسی و اقتصادی و همبستگی بین المللی به پیش برود. تنها کشوری که در همسایه‌گی ونزوئلا می تواند یک پایگاه خطرناکی علیه "آلبا" و ونزوئلا محسوب گردد، کشور کلمبیا است. از نظر دولت ملی ونزوئلا، دولت کلمبیا به خاطر همکاری های نزدیک با آمریکا در جهت سرکوب جنبش مسلحانه‌ی توده‌ای در کلمبیا، تهدیدی برای امنیت ملی ونزوئلا به شمار می رود. مقامات کلمبیا، دولت ملی ونزوئلا را متهم می سازند که به سازمان چریکی "نیروهای مسلح انقلابی کلمبیا" (فارک) اجازه داده است تا از خاک ونزوئلا برای عملیات علیه کلمبیا استفاده کند. این اتهام هیچ وقت ثابت نشده و دقیقاً بهانه‌ای است که در آینده نئوکانها با دست آویز قراردادن آن می خواهند به تجاوزات خود علیه دولت ملی شاوز در جهت سرنگونی آن اقدام نمایند. در هفت سال گذشته، دولت ملی ونزوئلا برای حفظ امنیت کشور با سازمان فارک تماس دوستانه داشت. سازمان فارک

و رهبران آن با این‌که به مبارزات قهرآمیز توده‌ای اعتقاد داشته و نزدیک به چهاردهه است که در خاک کلمبیا در راه سرنگونی دولت کلمبیا تلاش می کنند، همیشه از انقلاب بولیواری که اساساً مسالمت آمیز است، حمایت کرده اند. رهبران فارک حرکت سیاسی شاوز را تحسین کرده و به مقام و موقعیت شاوز چون بولیوار احترام می گذارند. ولی سازمان فارک عضو رسمی جنبش شلوپستا(چاویستا) نیست. زیرا عضویت در این جنبش محدود به سازمان هائی می شود که به شیوه مسالمت آمیز و از راه انتخابات آزاد در صدد کسب قدرت سیاسی در کشورهای آمریکای لاتین هستند. به هر رو با این‌که جنبش فارک با اکثر سازمان های درون حرکت چاویستا اعلام همبستگی کرده و با رهبران آن سازمان ها روابط نزدیکی دارد، ولی تا کنون برای پیش‌برد اقدامات چریکی خود از خاک هیچ یک از کشورهای همجوار کلمبیا و از جمله ونزوئلا، استفاده نکرده است. واقعیت این است که جنبش فارک در داخل خود کلمبیا صاحب چندین "منطقه‌ی آزاد شده" است که دولت مرکزی "لوگوئا" کوچکترین کنترل نظامی در آن مناطق ندارد و فعالین فارک پیوسته از همین مناطق آزاد شده برای اقدامات چریکی خود علیه دولت مرکزی استفاده می کنند.

موقعیت دولت ملی در فراسوی نیم کره غربی دولت شاوز خارج از آمریکای لاتین تلاش نموده که با همکاری و اتحاد با تعدادی از کشورهای که به نحوی از انحاء قیومیت و سلطه‌گری آمریکا را بر نمی تابند، دست به یک حرکت جهانی علیه سیاست های مداخله جویانه‌ی آمریکا، به ویژه در عراق، بزند. بعضی از این کشورها عبارتند از سوریه، چین، هندوستان، زیمبابوی، روسیه، بلاروس، ایران و همکاری ونزوئلا با ایران به هیچ عنوان یک امر جدیدی نیست. زیرا هر دو از اعضای کلیدی سازمان اوپک هستند و پیشینه‌ی این همکاری و نزدیکی، به سال های پیش از پایان دوره "جنگ سرد" می رسد. اما تحولات سال های اخیر موجب نزدیک تر شدن دو کشور شده است. در آغاز سال ۲۰۰۷، دولت ونزوئلا در سازمان بین المللی انرژی اتمی، همراه با کوبا و سوریه، مخالفت های خود را با تصمیمات شورای امنیت با برنامه‌ی انرژی اتمی علیه ایران اعلام کرد. ایران نیز از تلاش ونزوئلا برای داشتن یک کرسی دائمی در شورای امنیت

حمایت کرده است. دولت ملی شاوز سال ها است که برای اخذ عضویت دائمی در شورای امنیت تلاش می کند. اگر در آینده‌ی نزدیک سازمان ملل تصمیم بگیرد که تعداد اعضای دائمی خود را افزایش دهد در آن صورت ونزوئلا خیلی احتمال دارد که از طرف اکثر کشورهای آمریکا لاتین و تعداد زیادی از کشورهای جنبش غیر متعهد ها، از جمله کوبا، کاندید برای عضویت گردد. مقامات دولت ملی معتقدند، چنانچه آنها بتوانند یک کرسی در شورای امنیت به دست آورند، می توانند یک نقش بازدارنده در برابر نظامی گری ها، جنگ های پیشگیرانه و مداخله‌گری های آمریکا در جهان داشته باشند. ولی دولت‌مردان انقلاب بولیواری به طور واقع بینانه بر این امر واقف هستند که برای پیشبرد جنبش چاویستا و انقلاب بولیواری آن ها به حمایت های بیشتری در سطح بین المللی نیاز دارند. لذا ما شاهد گسترش و تعمیق روابط ونزوئلا، به ویژه در گستره‌ی اقتصادی و تجاری با کشورهای اروپائی به ویژه روسیه، هستیم. در این راستا، روابط ونزوئلا و چین در سال های اخیر به طور قابل توجهی پیشرفت کرده است. چون چین دائماً برای رشد اقتصادی خود به دنبال منابع طبیعی به ویژه نفت و گاز است، لذا به سرمایه گذاری خود در امریکای لاتین و ونزوئلا، افزوده است. اما برای ونزوئلا تجارت با چین اقدامی در راستای متنوع کردن منابع سرمایه گذاری که یکی از اصول استراتژیکی و دراز مدت ایجاد یک بدیل اجتماعی و اقتصادی است، به شمار می رود. در عین حال، دولت ملی شاوز از توسعه‌ی روابط با چین می خواهند برای "روزهای بارانی" (زمانی که نئوکان ها بعد از فراغت و رهائی از باتلاق عراق بر علیه دولت ملی ونزوئلا وارد عمل می شوند)، نیز آماده گردد. بدین ترتیب، اگر آمریکا در جهت تخریب و ایجاد عدم ثبات در ونزوئلا، دست به تحریم خرید نفت از ونزوئلا بزند، در آن صورت ونزوئلا با صدور نفت بیشتر به چین، می تواند از اقدامات براندازانه‌ی نئوکان ها جلوگیری کند.

بعد از پایان جنگ عراق (که به شکرانه‌ی آن نئوکان ها پروژه‌ی براندازی شاوز را در حال حاضر به تعویق انداخته اند)، سؤال اساسی آن ها دور چه‌گونه‌گی براندازی شاوز و سرکوب مولفه های اصلی انقلاب بولیواری در آمریکای لاتین (آلبا) خواهد گشت. زیرا بدون این براندازی و سرکوب، آمریکا بخش بزرگی از

از نامه های رسیده

با سلام

می خواستم به مقاله « حضور و توسعه یک بدیل اقتصادی - اجتماعی در آمریکای لاتین » انتقاد کنم. در قسمتی از این مقاله نوشته شده است:

« بررسی اوضاع منطقه ای که ونزوئلا در آن نقش کلیدی ایفاء می کند به اضافه فعل و انفعالات درون پدیده "انقلاب بولیواری"، نشان می دهد که چاوز با حمایت اکثریت قریب به اتفاق مردم ونزوئلا که بر خلاف اکثر کشورهای جهان سوم، مردمی یک پارچه و همگون هستند، می خواهد با استقرار یک اقتصاد خود مختار و مستقل (نه ضرورتاً "متکی به خود") با یک دورنمای سوسیالیستی، ونزوئلا را از محور فلاکت بار نظام جهانی سرمایه رهایی داده و به یک عمل تهور آمیز سیاسی - گسست، دست بزند.»

جالب اینجاست که در همان شماره رنجبر در مقاله « درک یک جانبه از امپریالیسم » با اینکه صریحاً گفته شده است که اینکه آیا حرکت چاوز می تواند به برقراری سوسیالیسم در ونزوئلا منتهی شود یا خیر، موضوع این مقاله نیست اما در همان حال توضیح داده شده که :

انقلاب سوسیالیستی ملزومات خود را دارد که هنوز در ونزوئلا فراهم نمی باشد. لذا نباید اقدامات چاوز را به نادرستی سوسیالیستی خواند ... انتظار داشتن از دولتهای نام برده آمریکای لاتین به پیشبرد موضع قاطع پرولتری در قبال مسائل جهانی و از جمله ایران، نادیده گرفتن ماهیت این دولتها و واقعیت مبارزه طبقاتی در این کشورهاست.»

واضح است که مقاله دوم این نظر را که حکومت چاوز برخاسته از جناح چپ بورژوازی و خرده بورژوازی است (و از نظر من هم این امر صحیح است) پذیرفته است. بنابراین نتیجه می شود که مبارزه طبقاتی بین آن بخش از بورژوازی که در قدرت است و پرولتاریا پایان پذیرفته است. حال چطور است که مقاله دوم مدعی «

دورنمای سوسیالیستی » برای

آمریکا و به ویژه نومحافظه کاران حاکم در رژیم بوش را به وحشت انداخته است. آنها در صدد هستند که بلافاصله بعد از فراغت از باتلاق عراق به سراغ "حیات خلوت" خود رفته و با سرنگونی دولت شاوز از توسعه و گسترش انقلاب بولیواری به دیگر کشورهای آمریکای لاتین جلوگیری کنند. به قول جان بلامی فاستر ، سر دبیر مجلهی "مانتلی ریویو" هیئت حاکمه آمریکا به هر جنایتی متوسل خواهد شد که از رشد امواج ضد سرمایه داری مبارزات رهایی بخش مردم در آمریکای لاتین به طور مؤثری جلوگیری نماید.

مهم ترین منبع برای مردم آمریکای لاتین که آینده خود را به وسیله آن در مقابل تهاجم آمریکا تأمین سازند، همبستگی روز افزونی است که در حال حاضر رو به گسترش است . البته این همبستگی و حمایت از انقلاب بولیواری در کشورهای اروپا، آفریقا و آسیا نیز در حال شکل گیری است . به قول سیمون بولیوار رهبر مبارزات مردم آمریکای لاتین در قرن نوزدهم، "ما هیچ وقت آرام نخواهیم نشست و هیچ وقت آسودگی خاطر نخواهیم داشت، مگر این که زنجیرهای اسارت خود را از امپراتوری پاره کنیم". شاوز در سخنرانی معروف خود در مجمع عمومی سازمان ملل متحد در پاییز ۲۰۰۶، بعد از نقل قول فوق از بولیوار اضافه کرد که "حالا وقت آن رسیده که ما نیز راحت ننشسته و آسودهگی خاطر نداشته باشیم. مگر این که بشریت را از بربریتی که با آن روبه رو است، نجات دهیم". ن.ناظمی

منابع

فیل گانسون، " شاوز و ونزوئلا" نیویورک، ۲۰۰۶

کری دمب باف، "علاقه فزاینده چین به آمریکای لاتین" ، در گزارش ویژه برای کنگره آمریکا (کتابخانه کنگره ۲۰ آوریل ۲۰۰۶

ریچارد لپر، "زندگی با هوگو چاوز" برگردان: منوچهر بصیر، در دو ماهنامه "چشم انداز ایران"، شماره ۴۳ (اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۶).

"آمریکای لاتین اعلام استقلال می کند"، شماره ویژه مجله "مانتلی ریویو"، سال ۵۹، شماره ۳ (جولای - آگوست ۲۰۰۷).

آیا عصر نئولیبرالیسم به پایان عمر خود رسیده است؟ در مجله "گرین لفت ریویو" ۳۰ نوامبر ۲۰۰۵

"حیات خلوت" خود را شاید برای همیشه از دست بدهد. بدون تردید هیئت حاکمه آمریکا در کمپین های تبلیغاتی و سیاسی خود در زمینه ها و گستره های "دموکراسی"، "توسعه اقتصادی" و "ثبات منطقه ای" در اغلب کشورهای آمریکای لاتین به طور مؤثری شکست خورده و در حال حاضر ابتکار عمل در آنجا، بدست نیروهای استقلال طلب درون انقلاب بولیواری افتاده است. در اکتبر ۲۰۰۵، سازمان نظر سنجی "بارومتر" گزارش داد که از اواسط دهه ۱۹۹۰ در کشورهای آمریکای لاتین حمایت مردم از سیاست های اقتصادی، تجاری و سیاسی آمریکا به شدت کاهش یافته و در عوض مردم خواهان ایجاد بدیل های اجتماعی اقتصادی در جهت رهایی از محور نظام جهانی امپریالیسم آمریکا شده اند. به عبارت دیگر، کاهش روز افزون اعتماد بین اقشار مختلف مردم و از جمله گروه های بینابینی نسبت به دولت مردان ، نهادها و احزاب و سازمان های سنتی طرفدار آمریکا که در برآوردن نیازهای اساسی و اولیهی مردم شکست خورده اند، زمینه را به طور طبیعی برای شاوز و دیگر طرفداران انقلاب بولیواری مستعد کرده اند که آنها با تنظیم و اجرای یک مدل اجتماعی- اقتصادی جدید و دموکراسی توده ای - ملی نقش عمده ای در بهبودی وضع معیشتی تهیدستان شهر و روستا در کشورهای ونزوئلا، اکوادور، بولیوی و ایفا نمایند.

اغلب مردم آمریکای لاتین و جزائر کارائیب معتقدند که سیاست حمایت آمریکا از "دموکراسی" یعنی سیاست ایجاد در های باز به سوی فراملی ها و پشتیبانی از نخبه گان و دیکتاتورهای ضد کمونیست و احزاب سنتی است که فقر و نابرابری را در اکناف مختلف این منطقه به طور فاجعه باری افزایش داده اند . حمله و تسخیر افغانستان در سال ۲۰۰۱ و جنگ و اشغال عراق در ۲۰۰۳ موجب بدنامی بیش از پیش آمریکا شده و در ونزوئلا آگاهی مردم در مورد دست داشتن آمریکا در کودتای آوریل ۲۰۰۲ علیه شاوز ارتقاء بیشتری یافته و لذا ادعاهای آمریکا در مورد حمایت از "دموکراسی" و "ثبات منطقه" نه تنها از نظر آنان دروغ از آب درآمد، بلکه تهدید کننده و ویران ساز نیز به حساب می آیند.

جمع بندی و نتیجه گیری

چرخش به چپ در کشورهای آمریکای لاتین و پیروزی های انقلاب بولیواری در مبارزه علیه فقر و نابرابری به شدت هیئت حاکمه

عمل‌کردهای امپریالیسم و صهیونیسم در خاورمیانه



دستیار عرفات از شیراک می‌خواهد تا حقیقت مرگ عرفات را فاش سازد

خبرگززارس فرانسه : ۴ اوت ۲۰۰۷
عرفات در ۱۱ نوامبر ۲۰۰۴، بعد از این که در بیمارستان نظامی فرانسه بستری شد، فوت کرد.
پزشکان فرانسوی که عرفات را تحت مراقبت درمانی قرار دادند، گفتند که او به علت سخته شدید بعد از التهاب در روده‌ها، گرفتن زردی و وضعیت خونی نامناسب - پخش انعقادخون در رگها(Disseminated Intravascular Coagulation-DIC) درگذشت.
اما، در مورد این که این انعقاد خون که ناشی از عفونتهایی در روده بزرگ یا کبد بوده، اطلاعی داده نشد.
بسام ابوشریف (۱)، دستیار سابق عرفات امروز به خبرنگاران و به مناسبت ۷۸مین سالگرد تولد عرفات، گفت که شیراک و دکترهای عرفات علت واقعی مرگ عرفات را می‌دانند. اما تصمیم گرفته‌اند به خاطر جلوگیری از به هم ریخته‌گی بیشتر در خاورمیانه، آن را علناً بازگو نکنند.
ابوشریف گفت که او بر این اعتقاد است که اسرائیل عرفات را با ماده‌ای که گلبولهای سرخ را نابود می‌کند، کشت. در مقابل سوال این که چرا این ادعا درست است، او گفت چنانچه شیراک ادعای او را نفی کند، او حاضر به فاش کردن منابعش می‌باشد.
اسرائیل شدیداً دخالت‌اش را در مرگ عرفات

و انتقادات شما باعث بهبود کار رنجبر می‌شود.

و اما در رابطه‌ی مشخص با انتقاداتتان، اگر توجه کرده باشید در هر شماره‌ی رنجبر تاکید می‌شود که مقالاتی که بدون امضاء باشند، نظر حزب بوده و نوشته‌های با امضاء نظرات فرد نویسنده را منعکس می‌کنند. در یک حزب و یا سازمان و حتا گروه وجود اختلاف نظر امری طبیعی است و برخورد نظرات باعث رشد آن تشکل می‌گردد (بگذار صدگل بشکند - مائو). البته برخی به ما خرده می‌گیرند که چرا در ارگان حزب نظرات ضد و نقیض آورده می‌شود. جواب ما هم پیوسته همان بوده که در بالا به شما نوشتیم. مواضع رسمی حزب علاوه بر برنامه در اعلامیه‌ها و دیگر مطالبی که امضای فردی ندارند و یا با امضای حزب در رنجبر می‌آیند، از مواضع جمعی حزب نمایندگی می‌کنند.
این نمونه‌ای است از به کار بردن خلاق مرکزیت دموکراتیک که پیوسته مورد حمله‌ی بورژوازی و عمال آن است که کمونیستها و حزب آنان را به اعمال مرکزیت صرف متهم می‌کند. نقل قول ارسالی شما هم در همین جا آورده می‌شود. موفق باشید.

... اگر ما کار را از پی ریزی محکم سازمان استوار متشکل از انقلابیون شروع کنیم، خواهیم توانست استواری جنبش را در مجموع تأمین نموده و هم هدف‌های سوسیال دموکراتیک را عملی سازیم و هم هدف‌های تریدیونیونی را و اما اگر کار را از سازمان وسیع کارگری که به اصطلاح از همه بیشتر در «دسترس» توده باشد (و در عمل از همه بیشتر در دسترس ژاندارم‌ها بوده و انقلابیون را از همه بیشتر در دسترس پلیس قرار بدهد) شروع کنیم، آن گاه ما نه این هدف و نه آن دیگری، هیچ یک را عملی نخواهیم کرد، از خرده کاری خلاص نخواهیم شد و با پراکندگی و اضمحلال دائمی خود فقط تریدیونیون‌هایی را از نوع زوباتف یا اوزروف* می‌توانیم بیش از همه در دسترس توده قرار دهیم.

* منظور عوامل نفوذی پلیس در جنبش کارگری است.

لنین - چه باید کرد؟

یک حکومت بورژوازی می‌شود؟
مسئلاً حکومت چاوز اقداماتی را به نفع کارگران و زحمتکشان انجام داده است. ولی مشابه همین اقدامات را خیلی از حکومت‌های معروف به « دولت رفاه » نیز سالها پیش انجام داده بودند بدون اینکه این اقدامات منتهی به سوسیالیسم بشوند. تحت این حکومتها سوسیالیسم نه به عنوان شیوه خاص تولید که به وسیله طبقه‌ای خاص یعنی پرولتاریا تحقق می‌یابد، بلکه به صورت شکلی از رفاه عمومی عرضه می‌شود که ناشی از بذل و بخشش حکومت و سرمایه داران است و مبارزه علیه امپریالیسم با توسعه مبارزه طبقاتی در داخل کشور پیوند نمی‌یابد.

کمونیستها و کارگران پیشرو می‌توانند در عین اینکه استقلال طبقاتی پرولتاریا و افق سوسیالیستی آن را در مقابل سایرین حفظ می‌کنند، از شرایط مساعدی که تحت حکومت‌هایی نظیر ونزوئلا مهیا می‌شود استفاده نموده و اقدامات جناح چپ بورژوازی را تا حد امکان به سوی رادیکال تر شدن سوق دهند. ولی این نوع موضع گیری که در مقاله اول بیان شده است کارگران را ناخودآگاه ترغیب به این می‌کند که مبارزه طبقاتی را از یاد برده و به مداح بورژوازی در قدرت تبدیل شوند و حتی زمانی که جناح چپ بورژوازی جهت اقدامات خود را عوض نمود و به نیرویی ارتجاعی تبدیل گردید (که بدون شک دیر یا زود چنین روزی فرا می‌رسد)، کارگران نتوانند مستقلاً و با سیاسی آگاهانه و طبقاتی عمل کنند.

مدعی « دورنمای سوسیالیستی » شدن برای حکومتی بورژوازی در عین حال به معنی پذیرش تزه‌های اساسی رویزیونیسم یعنی همزیستی مسالمت آمیز و گذار مسالمت آمیز نیز هست. همچنین بورژوازی هیچ کشوری نمی‌تواند کشورش را از « محور فلاکت بار نظام جهانی سرمایه » رهایی بخشد زیرا وجود خودش بخشی از این محور است.
یک نقل قول کوتاه از کتاب « چه باید کرد؟ » لنین نیز در ضمیمه این نامه است. اگر در نشریه رنجبر فضای خالی موجود بود می‌توانید آن را با این قبیل نقل قول‌های کوتاه از قسمتهای مهم آثار مارکسیستی پر کنید.

موفق باشید

ج - رفیق و دوست گرامی از این که با دقت مطالب مطروحه در رنجبر را دنبال کرده و نظر می‌دهید، از شما بسیار ممنون هستیم

انکار می‌کند.

ابو شریف چند روز بعد از این که محمود ظهار، یکی از رهبران حماس در غزه اعلام کرد که عرفات در اثر توطئه ی مشترک اسرائیلی-فلسطینی و افراد نزدیک به عرفات به قتل رسید، به طرح مسئله پرداخت. (www.uruknet.info.۲p=۳۵۰۹۵)

(۱)- اسرائیل به ابو شریف اجازه ی رفتن از ساحل غربی به منطقه ی غزه را نداد. او گفت "من تحت نظر اسرائیلیها قرار دارم." او ضمن این که در ساحل غربی زیر نظر محمود عباس قرار دارد، از کار عباس در رابطه با نقض حقوق خبرنگاران، انتقاد می‌کند.

اوطی مصاحبه‌ای با خبرنگاران در رام الله گفت : عرفات به همان شیوه به قتل رسید که وادی الحداد رهبر جبهه آزادی بخش توده‌ای در سال ۱۹۷۸ در آلمان شرقی به قتل رسیده بود.

طبق اطلاعات جدید، الحداد توسط شکلاتهائی از نظر بیولوژیکی آلوده که توسط جاسوسان موساد به او فرستاده شده بود، طی یک ماه بعد از استفاده از آنها، از بین رفت.

* * * * *

همکاری شرکت‌های نفتی آمریکا و فرانسه در جنگ

داوید آر. بکر - مجله سانفرانسیسکو با مقدمه‌ای از میشل چوسودووسکی ۹ اوت ۲۰۰۷ - میشل چوسودووسکی: آنچه که از این توافق نتیجه می‌شود این است که منافع نفتی آمریکا ایجاب می‌کند که پشتیبانی بزرگترین غول نفتی توتال - فرانسوی، بلژیکی - را در جنگ به دست آورد.

این نزدیکی بین شورون و توتال در هماهنگی با تغییر سیاست فرانسه صورت می‌گیرد. رئیس جمهور نیکلا سارکوزی به میزان زیادی از منافع شرکت توتال دفاع می‌کند. این اوضاع درست مخالف آنی است که در شورای امنیت سازمان ملل، قبل از حمله به عراق، بین آمریکا و بریتانیا از یک سو و فرانسه و آلمان از سوی دیگر وجود داشت. توافق آمریکا - فرانسه (بوش و سارکوزی) در عراق به میزان زیادی نتیجه ی خواست منافع نفتی آمریکا در تقسیم درآمدها با دیگر طرفهای اروپائی به ازاء سیاست آنها در دفاع از سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه است.

داوید آر. بکر : شورون به شرکت فرانسوی در فعالیتهای نفتی در عراق می‌پیوندد : بر اساس گزارشات روز چهارشنبه در مطبوعات، شرکت‌های غول پیکر نفتی

سان رامون و توتال موافقت کردند که مشترکا یکی از بزرگترین میداین نفتی را در عراق مورد حفاری قرار دهند، چنانچه دولت عراق موافقت خود را اعلام کند. گزارش خبری داو جونز حاکی است که هر دو شرکت موافقت کردند که در میدان مجنون واقع در شمال بصره و در امتداد مرز با ایران برای استخراج نفت دست به همکاری بزنند.

هنوز هیچ شرکتی از جانب دولت عراق اجازه ی کار در منطقه را نیافته است. علارغم فشار و اشنگتون، رهبران عراق قادر به توافق در چارچوب سهم شدن در ثروت عظیم نفتی عراق نشده‌اند. سرمایه‌گذاری در این منطقه مربوط به گذراندن قانونی از مجلس عراق در این رابطه می‌باشد (توضیح این که نفت عراق در سال ۱۹۷۱ ملی شد - م)

با وجود این، همکاری در مورد مطالعه ی شرایط منطقه شروع شده است. زمانی که دولت عراق اجازه بدهد، شورون و توتال با هم به رقابت خواهند پرداخت. دن کامپیل سخنگوی شورون حاضر به توضیح گزارشات روز چهارشنبه نشد. اما یادآوری کرد که پس از آن که ایالات متحده و هم پیمانانش صدام حسین را در سال ۲۰۰۳ سرنگون کردند، شورون اجازه یافت تا در سراسر عراق و با کمک هواپیما در مطالعه ی مخازن نفت هم راه با وزارت نفت عراق شرکت کند.

دیگر شرکت‌های نفتی هم حرکت مشابهی را پیش می‌برند. بخش بزرگی از عراق برای حفاری خطرناک است و فقدان قانون نفتی بدان معناست که شرکت‌های بزرگ نفتی قادر به امضای توافق نامه با دولت عراق نیستند.

اما آنها عراق را فراموش نکرده‌اند که مخازن نفتی اش دومین یا سومین بزرگترین در جهان است. تمامی سطح عراق هنوز عمیقاً بررسی نشده‌است و احتمال پیدا کردن منابع جدید نفت و گاز موجود می‌باشد.

امی میبیر جف، متخصص انرژی در انستیتو بکر دانشگاه رایس می‌گوید " شرکت‌ها می‌بایستی اعماق میانی را بررسی کنند". شما باید درگیر شوید، هم راه دیگران صحنه را بشناسید و موضع کمک رسانی بگیرید تا وقت مناسب که آنها مایل به کمک خارجی شدند، شما را شرکتی بدانند که راحت با آن می‌شود کار کرد."

اوتاکید می‌کند که میدان نفتی مجنون برای انجام عملیات نسبتاً ساده بوده و تاحدی نیز قبل از جنگ استخراج نفت در آن شروع شده بود. این منطقه ی بزرگی است و می‌توان شاید روزانه یک میلیون بشکه نفت از آن

استخراج کرد. "مجنون واقعا بازدهی دارد. شما هر روز نمی‌توانید به میدانهای با بازدهی چند میلیون بشکه در روز پیدا کنید".

مثل سایر بخشهای تولیدی عراق، صنعت نفت عراق بعد از تحریمهای بین المللی بعد از جنگ خلیج در سال ۱۹۹۱، بی رمق شده است. بیرون کردن صدام از صحنه ی عراق باعث پایان گرفتن تحریمها شد. اما بروز شورش و حمله به لوله‌های نفتی و دیگر وسایل صادراتی باعث عدم ثبات کشور شده‌است.

نتیجه این که اکنون تولید نفت عراق کمتر از زمان قبل از جنگ است. آخرین آمار از استخراج ۹۸ . ۱ میلیون بشکه در روز خبر می‌دهد در حالی که قبلاً ۵ . ۲ میلیون بشکه در روز بود.

دولت عراق مایل است که سرمایه‌گذاران خارجی کمک کنند تا امکانات تولید نفت، لوله ها و شیرهای نفتی جدید مدرن شوند. اما گروههای سیاسی کشور قادر به توافق طبق قواعد پایه‌ای برای سرمایه گذاری نشده‌اند. آنها بر سر مکانیسم تقسیم سهم توافق ندارند. این دل مشغولی کلیدی سنی‌های عراق است. آنها اکثراً در مناطقی زنده‌گی می‌کنند که ذخایر نفتی شناخته شده وجود ندارد.

مردم عراق شدیداً به سرمایه‌گذاری خارجی در صنعت نفت سوء ظن دارند. بسیاری از مردم عراق بروز جنگ را به خاطر تلاش آمریکا و متحدین اش در به دست آوردن کنترل نفت عراق می‌دانند. ۶۳٪ مردم عراق می‌خواهند که شرکت‌های عراقی هدایت و گسترش میدانهای نفتی را داشته باشند. www.uruknet..... de/?s1=۱&p=۳۵۲۳۸&s۲=۱۱

(اکنون که پرده ها پائین افتاده می‌توان دید که تضادهای امپریالیستها در آغاز جنگ آمریکا و متحدینش با عراق ناشی از تلاش برای دست به دست نمودن مناطق تحت نفوذ بوده است. امپریالیسم جز این نمی‌تواند بکند. حیاتش در غارت و چپاول و جنگ و خونریزی جهت تحقق این غارتها نهفته است. هیئت تحریریه)



استراتژی سیاست خارجی رو به رشد و مترقی دولت ملی

عنوان "لابراتوار" حاکمیت جهانی آمریکا مورد استفاده قرار داد. به طور نمونه، در سالهای ۱۹۷۳-۱۹۸۸، آمریکا با استقرار دولت های دیکتاتوری در برزیل، شیلی، آرژانتین و اورگوئه، سیاست نئولیبرالیسم، یعنی ترویج سرمایه داری عریان جدید خود را در جهت حل بحران ساختاری سرمایه داری (که لازمه اش نابودی هر نوع مقررات دولتی به نفع مردم و تخریب تمامی موانع در مقابل حرکت هار سرمایه بود) به معرض آزمایش گذاشته و اعمال کرده است. این سیاست حتی سالها پیش از آغاز بحران قرض های کشورهای جهان سوم در اوایل دهه

است، تأکید دارند. دولت ملی با این که بر ونزوئلا به عنوان پایه گذار (ALBA) تأکید می ورزد ولی به همبستگی همه جانبه مردم آمریکای لاتین که غالباً خواهان رهایی از نظام جهانی هستند، اهمیت خاصی قائل است. شایان ذکر است که آمریکا از نظر تاریخی "تفوق قدردستی خود را که هژمونی طلبی ضروری می سازد"، پیش از هر منطقه ای از جهان، در کشورهای آمریکای لاتین به آزمایش گذاشت. به کلامی دیگر، طبقه حاکمه آمریکا، در دهه های گذشته همراه با ایدئولوگ های سیاست خارجی اش منطقه ای آمریکای لاتین را به

روابط بین المللی دولت ملی ونزوئلا به ویژه در دوره دوم ریاست جمهوری شاوز (۲۰۰۴-۲۰۰۸)، بر دو پایه ای به هم پیوسته: استقلال (گسست از محور وابستگی به امپریالیسم) و اقتصاد (استقرار و گسترش بدیل بولیواری برای آمریکای لاتین)، قرار دارد. شاوز و دیگر فعالان انقلاب بولیواری بر میراث مشترک مبارزه ای اقتصادی برای رهایی از تبعات فلاکت بار بازار نئولیبرالیسم و درک و ترویج این دیدگاه و دورنمای سیاسی که علت اصلی عقب ماندگی و توسعه نیافته گی مردم آمریکای لاتین اتکاء به نظام جهانی امپریالیستی

تجربه در صفحه ۱۵

تبار شناسی و کالبد شکافی جناح نومحافظه کاران حاکم در رژیم بوش ۲

ارزیابی کرد. به نظر نگارنده این نویسندگان و بعدها شاگردان و طرفداران آنها - مثل پال وولفویتز، فرانسیس فوکویاما، ریچارد پرل، داگلاس فیت و ... با انتقادهای خود نسبت به یک "جامعه رفاهی بزرگ" مبانی ایدئولوژیکی و فکری گردش به راست نوین را در سیاست های اجتماعی - داخلی و بین المللی دولت آمریکا در دهه های هشتاد و نود سده بیستم مهیا ساختند. مقام و موقعیت نومحافظه کاران در درون طبقه و هئیت حاکمه آمریکا:

سازی بیش از پیش ابدی تر و مقدس تر می گردند، پاسخ داده شوند. این نظرگاه به غایت ضد دولتی به خصلت ضد استالینی و ضد شوروی گروه سیتی کالج نیویورک در دهه های چهل و پنجاه سده بیستم باز می گردد. نقدهایی که محافظه کاران در آن سالها نسبت به برنامه های اجتماعی دولت های فرانکلین روزولت (۱۹۳۲-۱۹۴۵) و هری ترومن (۱۹۴۵-۱۹۵۳) در مجله THE PUBLIC INTEREST توسط ایروینگ کریستول، دانیل بل و ایروینگ هاو انتشار می دادند را باید در این راستا

- تأکید بر خطر یک "مهندسی اجتماعی هدمند":
نومحافظه کاران پیوسته بر خطر "مهندسی اجتماعی" تأکید می ورزند. منظور از "مهندسی اجتماعی" برنامه های اصلاحی دولت برای گسترش رفاه در زمینه های مسکن، غذا، بهداشت، آموزش و پرورش و ... در جهت توسعه عدالت اجتماعی است. نومحافظه گرایی بر آن است که نیازها و تقاضاهای مردم می توانند با تبعیت از قوانین "مقدس" بازار آزاد "سرمایه داری که با تشدید گلوبالیزاسیون و سیاست های خصوصی

تجربه در صفحه ۱۳

ماه مرداد (اوت) خونین!

نمی تواند باشد! در این اردوگاه مخوف ۴ کوره ای آدمسوزی در کنار هم ساخته شده بودند. در کنار این کوره ها، حمام کوچکی قرار داشت که افرادی که به هر بهانه ای به مرگ محکوم شده بودند، به بهانه ای معاینه پزشکی، به آنجا برده می شدند. بر روی دیواری از این حمام، جایی که قد انسانها را اندازه می گرفتند، شکافی

اجباری پرداختند. قرار نازیستها بر این بود که آن قدر از زندانیان کار بکشند و آن قدر به آنها اذیت و آزار برسانند تا بمیرند. بر در ورودی آهنی این اردوگاه با خطی آهنی نوشته شده است: "حق تان است!" آری دفاع از آزادی و بهروزی انسانها، با داغ و درفش نازیها پاسخ می گرفت. تعریف "حق" از جانب هارترین دیکتاتورهای جزاین

دهه اول ماه اوت ۱۹۴۵: اردوگاه بوخن والد
جاده ورودی به این اردوگاه اسیران نازی، جاده خون نام گذاری شده است که توسط زندانیان این اردوگاه ساخته شد.
در جریان جنگ جهانی دوم، بیش از ۲۵۰ هزار نفر در این اردوگاه زندانی شده و به کار

تجربه در صفحه ۱۱

با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید:

آدرس پستی حزب رنجبران ایران:

Ranjbar
P.O.Box 5910
Washington DC
20016
U.S.A

آدرس پست الکترونیکی نشریه رنجبر:

ranjbar@ranjbaran.org

آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران:

ranjbaran@ranjbaran.org

آدرس عُرْفه حزب در اینترنت:

www.ranjbaran.org